

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مقدمه بر چاپ سال 1998

مدتها بود که نیاز به نسخه ای جدید از بیانیه احساس می شد. بیانیه که برای نخستین بار در سال 1984 توسط کنفرانس موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به تصویب رسید، نقش یک پلاتفرم سیاسی را بازی کرد که این جنبش بر مبنای آن تکامل یافت و پیشرفت کرد. مهمترین پیشرفت در حیات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تصویب سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم! در سال 1993 بود که در تطابق با اصول کارکرد این جنبش صورت گرفت. از زمان این تصمیم گیری که به مناسبت صدمین سالگرد تولد مائو در 23 دسامبر 1993 اعلام شد، سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم! همراه با بیانیه بمتابه پلاتفرم سیاسی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عمل می کند. نسخه کنونی بیانیه برای اینکه شناخت و وحدت بالاتر این جنبش را منعکس کند، عبارت مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را جایگزین عبارت "مارکسیست - لنینیست" کرده است. مگر در (مواردی که این عبارت به دوره تاریخی معینی اشاره دارد

علاوه بر تصویب مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، تحولات دیگری نیز بوده که انتشار نسخه جدید بیانیه را ضروری ساخته است. تشریح اوضاع کنونی که در بیانیه آمده، بازتاب دوره تصویب آن یعنی سال 1984 است. از آن بیعت تغییرات مهمی در اوضاع بین المللی به وقوع پیوسته که برجسته ترین آن فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوک شرق تحت رهبری آن بود. در این پرتو، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قطعنامه ای بنام درباره اوضاع جهانی را همزمان با سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم! به تصویب رساند. این قطعنامه که خط راهنمایی برای ارزیابی مشترک جنبش ما از اوضاع بین المللی است را بعنوان ضمیمه نسخه حاضر بیانیه ارائه می کنیم.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اوت 1998

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

"امروزه جهان در آستانه رویدادهای خطیری قرار دارد. بحران سیستم امپریالیستی بسرعت خطر بروز یک جنگ جدید یعنی جنگ جهانی سوم، و در کنار آن دورنمای واقعی انقلاب در کشورهای سراسر جهان را بهمراه می آورد: درستی علنی این جملات بیانیه مشترک کنفرانس بین المللی اول ما، در پاییز 1980، نه تنها توسط تحولات اخیر جهان به اثبات رسیده، بلکه از آن زمان تا کنون اوضاع جهان حدت و شدت بیشتری یافته است.

بنابر این جنبش مارکسیست - لنینیستی با مسئولیت فوق العاده خطیر متحدر و آماده تر ساختن صفوفش برای رویارویی با مصاف طلبیهای عظیم و نبردهای تعیین کننده ای که در حال تکوین است، مواجهه میباید. ماموریت تاریخی پرولتاریا عاجل تر از هر زمان دیگر، تدارک همه جانبه برای رویارویی با تحولات و جهشهای ناگهانی در اوضاع را طلب میکند. این امر بویژه در گرگه کنونی که تحولات ملی بیش از هر زمان دیگر تحت تاثیر تحولات در سطح جهانی قرار دارد و دورنمای بیسابقه ای برای انقلاب در شرف تکوین است، از اهمیتی مضاعف برخوردار میگردد. ما باید بر هوشیاری انقلابی خود بیافزاییم و آمادگی سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نظامی خود را برای بهره برداری کامل از این فرصتها در خدمت منافع طبقه مان و برای فتح رفیع ترین مواضع ممکن برای انقلاب پرولتاری جهانی، ارتقاء دهیم.

ما، در حالیکه به آموزشهای مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو تسه دون مسلح هستیم، به وظایفی که در شرایط کنونی بر عهده ماست کاملاً آگاهیم و سربلند از آنیم که این مسئولیت تاریخی را تقبل کرده و در انطباق با آن عمل مینماییم. جنبش مارکسیست - لنینیستی کماکان درگیر بحران جدی و عمیقی است که پس از کودتای ارتجاعی چین متعاقب مرگ مائوتسه دون، و خیانت انورخوجه به اوج خود رسید. لیکن علیرغم چنین عقبگردانهایی، مارکسیست - لنینیستمانوئیست های راستین تمامی قاره ها از ترک مبارزه در راه کمونیسم امتناع ورزیده اند.

تکامل جنبش بین المللی کمونیستی، در پروسه تحکیم بیش از پیش وحدت و ارتقاء بیش از پیش اصول علمی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، به پیش رفته است. از سال 1980 تاکنون، ما قدرتمندتر شده و بر توانمان در تاثیرگذاری بر تحولات و هدایت آنها افزوده ایم. دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیستمانوئیست ما که علیرغم شرایط نامساعد و سخت با موفقیت برگزار شد، جهشی کیفی در اتحاد و پختگی جنبش ما است. تنها با بنا نهادن دژ تسخیرناپذیر در برابر رویزیونیسم و انواع ایدئولوژیهای بورژوائی، با تامین رهبری علمی بر امواج توفنده انقلاب و قرار گرفتن در پیشاپیش آنها، با بکارگیری آگاهانه اصول مارکسیسم - لنینیسم مائوئیست در پراتیک خود، و با جمعبندی از تجارب خویش در بوته آزمایش مبارزه طبقاتی انقلابی، می توان وظایفی را که انجامشان به اضطراب طلب می شوند، متحقق نمود. بیانیه زیر حاصل بحث های سخت و جامع و نتیجه مبارزه اصولی نمایندگان و ناظران دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیستمانوئیست تشکیل دهنده "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" می باشد.

اوضاع جهانی

تمام تضادهای اصلی سیستم جهان امپریالیستی به سرعت در حال حدت یابی هستند. تضاد بین قدرت های مختلف امپریالیستی، تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی. تمام این تضادها یک منشاء مشترک در شیوه تولید سرمایه داری و تضاد اساسی آن دارند. رقابت میان دو بلوک از دول امپریالیستی به سرکردگی آمریکا و شوروی به ناگزیر به جنگ منتهی می شود، مگر اینکه انقلاب مانع آن شود. این رقابت، وقایع جهانی را شدیداً تحت تاثیر خود قرار داده است.

جهان پس از جنگ جهانی دوم، از نقطه شکافهایش سرعت در حال از هم گسیختگی است. مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی - "تقسیم جهان" - که در طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است، دیگر بر نیازهای دول امپریالیستی جهت توسعه و گسترش "صلح آمیز" امپراطوریهای سودهایشان منطبق نیست. اگر چه دوره پس از جنگ جهانی دوم، به خاطر برخوردی میان امپریالیستها بویژه در نتیجه مبارزات انقلابی، شاهد تحولات مهمی بوده، اما امروزه این کل شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی، و نظامی است که به زیر سوال رفته است. ثبات نسبی دول عمده امپریالیستی و رونق نسبی معدودی از کشورها که از قبل خون و فلاکت اکثریت خلقها و ملل استثمار شده جهان استوار شده، اینک در حال از هم پاشیدن است. مبارزات ملل و خلقهای تحت ستم مجددا در حال اوچگیری است و ضربات نوینی بر نظم جهان امپریالیستی وارد میکند. بر این زمینه است که این گفته مائو تسه دون، مبنی بر اینکه "یا انقلاب جلوی جنگ را خواهد گرفت و یا جنگ به انقلاب پا خواهد داد"، به واضحترین شکل ظنین انداز شده و اهمیت عاجل می یابد. همین منطق سیستم امپریالیستی و مبارزات انقلابی است که، اوضاع نوینی را تدارک می بیند. تضاد بین باندهای رقیب امپریالیستی، بین امپریالیستها و ملل تحت ستم، بین پرولتاریا و بورژوازی، همگی در دوره ای که در پیش است در ابعاد بیسابقه ای خود را با زور اسلحه بیان خواهند کرد. همانگونه که استالین در رابطه با جنگ جهانی اول گفت:

" اهمیت جنگ امپریالیستی که 10 سال قبل مشتعل گشت، ضمنا در آنست که تمام این تضادها را در یک گره جمع کرده و روی کفه ترازو انداخت و نبردهای انقلابی پرولتاریا را سریع و آسان نمود. "تعمیق تضادها اکنون تمام کشورها و مناطق جهان و آن بخش از توده هایی که تا به امروز تخدیر شده و از زندگی سیاسی دور بودند را به گرداب تاریخ جهان کشانده و در آینده با برجستگی بیشتری چنین خواهد کرد. بنابراین، کمونیستها انقلابی باید آماده شوند، و کارگران آگاه و بخشهای انقلابی مردم را آماده ساخته و مبارزه انقلابی آنان را ارتقا دهند.

کمونیستها مخالفین راسخ جنگ امپریالیستی هستند و باید توده ها را در مبارزه شان علیه تدارکات امپریالیستها در جهت برپایی جنگ جهانی سوم که بزرگترین جنایت تاریخ بشر خواهد بود، بسیج و رهبری کنند. اما مارکسیست - لنینیست مائوئیست ها هرگز این حقیقت را از توده ها پنهان نخواهند ساخت که تنها انقلاب، جنگ انقلابی که مارکسیست - لنینیست مائوئیست ها و نیروهای انقلابی رهبریش میکنند یا تدارک رهبریش را می بینند، میتوانند جلوی این جنایت را بگیرد. مارکسیست - لنینیست مائوئیست ها باید به فرصتهای انقلابی سریع رشد یابنده چنگ اندازند و توده ها را در برپاسازی مبارزات انقلابی در تمام جبهه ها رهبری کنند. جنگ انقلابی را در هر کجا که ممکن است آغاز کنند، و هر آنجا که شرایط برای این جنگ انقلابی مهیا نیست تدارک برپایی آنرا ببینند. بدین ترتیب مبارزه در جهت نیل به کمونیسم به پیش خواهد رفت، و پیروزی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم در پروسه نبردهای تعیین کننده میتواند تدارکات کنونی امپریالیستها برای جنگ جهانی را در هم ریزد و حاکمیت طبقه کارگر را در تعدادی از کشورها برقرار سازد و در مجموع اوضاع جهانی مساعدی را برای پیشرفت مبارزه انقلابی، ایجاد نماید. اما از سوی دیگر اگر مبارزه انقلابی قادر به جلوگیری از جنگ جهانی سوم نباشد، کمونیستها و پرولتاریا و توده های انقلابی باید آماده بسیج غلیان منتج از این جنگ و فلاکت اجتناب ناپذیر ناشی از آن بوده و آنرا متوجه منبع جنگ، یعنی امپریالیسم کنند. آنها باید از موقعیت تضعیف شده دشمن سود جست و بدین ترتیب جنگ امپریالیستی ارتجاعی را به جنگی عادلانه علیه امپریالیسم و ارتجاع میدل سازند.

از آنجا که امپریالیسم جهان را در یک سیستم جهانی واحد ادغام کرده است و ابعاد این عمل بیش از پیش گسترش می یابند) اوضاع جهانی بطور روزافزون تحولات هر کشور را تحت تاثیر قرار میدهد. بنا براین نیروهای انقلابی سراسر جهان باید خود را به تحلیل صحیح از اوضاع جهان مسلح کنند. این مسئله، وظیفه پر اهمیت ارزیابی از شرایط خاص هر کشور، فرموله کردن استراتژی و تاکتیکهای خاص و گسترش پراتیک انقلابی، را نمی کند. اگر مارکسیست - لنینیست مائوئیست ها رابطه دیالکتیکی بین اوضاع کلی جهان و شرایط مشخص هر کشور را بدرستی درک نکنند، قادر نخواهند بود از اوضاع فوق العاده مساعد در سطح جهانی در خدمت انقلاب در هر کشور بهره گیری نمایند.

باید علیه گرایشهای موجود در جنبش بین المللی که انقلاب در هر کشور را از مبارزه عمومی برای کمونیسم جدا میکنند. مبارزه نمود. لنین خاطر نشان ساخت که "فقط و فقط یک نوع انترناسیونالیسم وجود دارد، و آن فعالیت مشتاقانه در راه توسعه جنبش و مبارزه انقلابی در کشور خود، و پشتیبانی از این مبارزه) از طریق تبلیغ، هواداری و کمکهای مادی (است، تنها این چنین خط مشی ای بدون استثناء در همه کشورها. "لنین تاکید نمود که انقلابیون پرولتاری باید به مسئله کار انقلابیشان نه از زاویه کشور "من" بلکه از زاویه "سهم من" در تدارک، تبلیغ، و در شتاب بخشیدن به انقلاب جهانی پرولتاریایی بنگرند.

درباره دو موعظه انقلاب جهانی پرولتاریایی

لنین مدتها قبل، تقسیم جهان به معدودی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته و شمار زیادی از کشورهای تحت سلطه - که بخش بزرگی از مساحت و جمعیت جهان را در بر گرفته و امپریالیستها انگل وار آنها را تحت موقعیت وابستگی و عقب ماندگی تحمیلی نگاه داشته و غارت میکنند - را تحلیل نمود. نظر لنین که مهر تایید تاریخ بر خود دارد، مبنی بر اینکه انقلاب جهانی پرولتاریایی اساسا از دو جریان) انقلاب پرولتاریایی - سوسیالیستی پرولتاریا و متحدینش در دژهای امپریالیستی و جنبش رهائیکس یا انقلاب دمکراتیک نوین ملل و خلقهای تحت انقیاد امپریالیسم (تشکیل شده، از این واقعیت نشاءت میگیرد. اتحاد بین دو جریان انقلابی کماکان سنگ بنای استراتژی انقلابی در عصر امپریالیسم میباشد.

در دوره پس از جنگ جهانی دوم تا کنون، مبارزه خلقها و ملل تحت ستم مرکز توفان مبارزه انقلابی جهان بوده است. رونق، ثبات و "دمکراسی" در شماری از کشورهای امپریالیستی از قبل استثمار و فلاکت تشدید یافته توده های کشورهای تحت سلطه فراهم شده است. بوجود آمدن استعمار نوین نه تنها مسئله ملی و مستعمراتی را از بین نبرده، بلکه انقیاد کشورها و خلقها به الزامات سرمایه بین المللی را تعمیق بخشیده و باعث برپایی یک رشته جنگهای انقلابی علیه سلطه امپریالیستی گشته است.

حدت یابی کنونی تضادهای جهان در حالی که فرصت های بیشتری در اختیار این جنبشها می گذارد، در عین حال موانع نوین و وظایف نوینی نیز در مقابلشان قرار میدهد. علیرغم تلاشها و حتی برخی موفقیت های دول امپریالیستی در سرکوب و یا به انحراف کشاندن مبارزات انقلابی توده های تحت ستم - بخصوص به امید تجدیدنشان به سلاحي در رقابتهای درون امپریالیستی - این مبارزات کماکان ضربات سختی بر سیستم امپریالیستی وارد می آورند و تکامل فرصت های انقلابی در جهان - بمتابۀ يك كل واحد - را شتاب می بخشند.

دوره پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای امپریالیستی بلوک غرب اساسا با اوضاع غیر انقلابی مشخص می شود و ثبات نسبی حاکمیت امپریالیستی در این کشورها، که در ارتباط تنگاتنگ با استثمار شدید خلق های تحت ستم این دول امپریالیستی قرار دارد، را منعکس می کند. با این وجود دورنمای انقلابی در این کشورها مساعدتر از هر زمان دیگری در دوره اخیر می باشد. تاریخ نشان داده است که اوضاع انقلابی در این نوع کشورها نادر بوده و معمولا با تشدید تضادهای جهان مانند گر هگاهی که امروزه در جهان در حال شکل گیری است، مرتبط می باشد.

مبارزات انقلابی توده ای که در اکثر کشورهای امپریالیستی غرب بویژه در دهه 1960 انکشاف یافت - علیرغم این واقعیت که اوضاع برای کسب قدرت در آن زمان مساعد نبود و این جنبشها به همراه افت عمومی جنبش جهانی نزول یافته اند - قویا نشان دهنده فرصت جهت انقلاب پرولتاریایی در این کشورها میباشد. امروزه حادث شدن اوضاع جهانی بیش از پیش در اوضاع داخلی این ممالک منعکس میشود - مثل، شورش های مهم اقشار تحتانی پرولتاریا در برخی از کشورهای امپریالیستی و نیز رشد يك جنبش قدرتمند علیه تدارکات جنگ امپریالیستی در شماری از کشورها که بخش انقلابی تری را در بر میگیرد. ترکها و شکاف های مهمی در ثبات نسبی حاکمیت بورژوازی سرمایه داری دولتی در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی بلوک شرق بیش از پیش، مشهود است. پرولتاریا و دیگر بخش های توده در لهستان به مبارزه برخاسته و ضربات قدرتمندی بر نظم مستقر وارد ساخته اند. در این کشورها نیز فرصت انقلاب پرولتاریایی در حال انکشاف است و توسط توسعه و تشدید تضادهای جهان افزایش خواهد یافت.

این مسئله مهمی است که عناصر انقلابی در این دو نوع کشور برای درک ماهیت اتحاد استراتژیک میان جنبش انقلابی پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته و انقلابات ملی - دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه، آموزش یابند و موضع سوسیال - شوونیستی که اهمیت مبارزات انقلابی خلق های تحت ستم و یا توان آنها تحت رهبری پرولتاریا و يك حزب اصیل مارکسیست - لنینیست مائوئیستی برای استقرار سوسیالیسم را انکار می کند هنوز يك انحراف خطرناک است که باید با آن مبارزه شود. رویونیسم مدرن تحت رهبری شوروی ادعا میکند که مبارزه رهائی بخش ملی فقط در صورتی میتواند موفق باشد که از طرف "متحد طبیعی اش" "بخوانید متحد امپریالیستی (یاری شود. تروتسکیستها اصل گذار انقلاب دمکراتیک ملی را نفی می کنند. این دو نمونه هایی از این گرایشات زیان آور میباشد. از سوی دیگر، در دوره اخیر يك مشکل مهم انحراف دیگری است که امکان بروز اوضاع انقلابی در کشورهای پیشرفته را از نظر دور داشته، یا چنین می پندارد که این اوضاع انقلابی فقط میتواند در نتیجه پیشرفت در مبارزات رهائی بخش ملی بوجود آید. هر دوی این انحرافات نیروی پرولتاریایی انقلابی را به هرز میبرند، چرا که نمیتوانند تکوین يك گر هگاه جهانی، برخاسته از آن فرصتهای جهت پیشرفتهای انقلابی در انواع کشورهای مختلف و در ابعادی جهانی را به حساب آورند.

مسائلی ناظر بر جنبش بین المللی کمونیستی

کمی بیش از يك قرن پس از انتشار مانیفست کمونیست و فراخوان "کارگران جهان متحد شوید!" پرولتاریایی بین المللی تجربه ای فوق العاده غنی اندوخته است. این تجربه دربرگیرنده جنبش های انقلابی در انواع گوناگون کشورها در روزهای بزرگ پیروزیهای تعیین کننده و جوشش انقلابی و دوره های عقب نشینی و تیره و تارترین روزهای ارتجاع، میباشد. در جریان پیچ و خم های این جنبش، علم مارکسیسم - لنینیسم مائوئیسم شکل گرفته و از درون مبارزه پیگیر علیه کسانی که جوهر انقلابی را از آن جدا کرده و یا آن را به يك دگم بیروح و ایستا تبدیل می کنند، تکامل یافته است. نقاط عطف مهم در تاریخ تکامل جهان و مبارزه انقلابی، بلا استثناء با نبردهای شدید در جبهه ایدئولوژیک میان مارکسیسم، رویونیسم و دگماتیسم همراه بوده است. مبارزه لنین علیه انترناسیونال دوم (که با درگرفتن جنگ جهانی اول و تکامل اوضاع انقلابی در روسیه و سایر نقاط همزمان بود) و مبارزه مائوتسه دون علیه رویونیسم مدرن شوروی، یعنی آن مبارزه بزرگی که تحولات تاریخی جهان (احیاء سرمایه داری در شوروی، تشدید مبارزه طبقاتی در چین سوسیالیستی، تکامل خیزش مبارزات انقلابی در سراسر جهان که مشخصا علیه امپریالیسم هدف گیری کرده بود) را منعکس نمود، از این جمله اند. به همین شکل، بحران عمیقی جنبش بین المللی کمونیستی اکنون درگیر آن است، انعکاسی است از واژگونی حاکمیت پرولتاری در چین و حملات همه جانبه علیه انقلاب فرهنگی متعاقب مرگ مائو تسه دون و کودتای دن سیاووپین و هواکوئوفن، نیز تشدید کل تضادهای جهان که بر خطر جنگ جهانی و دورنمای انقلاب تاکید می گذارد. امروزه نیز، همانند همه مبارزات بزرگ، نیروهایی که برای يك خط انقلابی می جنگند، اقلیت کوچکی هستند که تحت محاصره و حمله رویونیستها و همه نوع مشاطه گر بورژوازی قرار دارند. با این وجود، این نیروها نماینده آینده اند. پیشرویهای آتی جنبش بین المللی کمونیستی وابسته هست به توان آنها در پیشبرد يك خط سیاسی که راه پیشروی پرولتاریایی انقلابی را در شرایط پیچیده کنونی ترسیم کند. علت آن است که اگر خط کسی درست باشد، حتی اگر در ابتدا يك نفر سرباز هم نداشته باشد سربازانی خواهد یافت و حتی اگر قدرت سیاسی نداشته باشد، آنرا بدست خواهد آورد. درستی این امر را تجربه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس تا کنون به اثبات رسانده است. يك عنصر فوق العاده مهم برای پرداخت چنین خط مشی عمومی برای جنبش بین المللی کمونیستی، ارزیابی درست از تجربه تاریخی جنبش می باشد. این نهایت بی مسئولیتی و در تقابل با تئوری شناخت مارکسیستی است اگر به تجارب و درسهای کسب شده در طول مبارزات انقلابی توده ای میلیونها نفر که به بهای خون شهدای بی شمار بدست آمده اهمیت درخور داده نشود.

امروزه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به همراه سایر نیروهای مائونیست ادامه دهندگان راه مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو بوده و باید با استواری بر این میراث اتکاء جویند. آنها باید بر پایه همین میراث، جسارت انتقاد از نارسایی هایش را داشته باشند. تجاربی وجود دارند که باید ستایش شوند، و تجاربی هم هستند که باید ما را به تأسف وادارند. برای دستیابی به نتایج درست و درسهایی مفید، کمونیستها و انقلابیون در تمام کشورها باید با جدیت، تجارب پیروزیها و شکستها را مطالعه کرده و مورد سنجش قرار دهند. جمعبندي از میراثمان يك مسئولیت جمعی است که باید توسط تمامی جنبش بین المللی کمونیستی به پیش برده شود. این جمعبندي باید با جدیت علمی و با اتکاء بر اصول مارکسیست - لنینیسم مائونیستی و با در نظر گرفتن کامل شرایط مشخص تاریخی موجود در آن زمان و محدودیتهایی که این شرایط بر پیشاهنگ پرولتری تحمیل نموده، و بالاتر از همه با روحیه گذشته را بخدمت حال در آوردن انجام شود، تا از اشتباهات متافیزیکی بررسی گذشته با معیار سنجش امروزی و از نظر دورداشتن شرایط تاریخی، پرهیز شود. چنین جمعبندي همه جانبه ای بیشك به مدت زمانی نسبتاً طولانی نیاز خواهد داشت. اما فشار وقایع جهانی و ظهور فرصتهای انقلابی، امروز طلب میکنند که به برخی درسهایی کلیدی دست یافته شود تا نیروهای پیشاهنگ پرولتاریا را در پیشبرد مسئولیتهایشان توانمندتر سازد.

جمعبندي از تجارب تاریخی، خود همیشه صحنه مبارزه طبقاتی حاد بوده است. از زمان شکست کمون پاریس تا کنون، رویزیونیستها و اپورتونیستها بر شکست ها و کمبودهای پرولتاریا انگشت گذارده اند تا درست و نادرست را وارونه جلوه داده جایی عمده و غیر عمده را عوض کرده، و به این ترتیب چنین نتیجه گیری کنند که پرولتاریا "نمیبایست دست به اسلحه می برد." ظهور شرایط جدید اغلب بمثابه توجیهی برای نفي اصول اساسی مارکسیسم، تحت عنوان "تکامل خلاق" آن، مورد استفاده قرار گرفته است. در عین حال این نادرست و بهمان میزان مضر است که روح نقادانه مارکسیسم را کنار نهاده، از کمبودها و موفقیتهای پرولتاریا به همزمان جمعبندي نکرده و بدفاع از مواضعی که در گذشته صحیح ارزیابی میشد و اتکا بر آنها قناعت کنیم. چنین برخوردی مارکسیسم - لنینیسم مائونیسم را شکننده میکند و در مقابله با حملات دشمن و هدایت پیشرویهایی نوین در مبارزه طبقاتی ناتوانش می سازد. فی الواقع، چنین شیوه ای روح انقلابی مارکسیسم را می کشد.

در واقع، تاریخ نشان داده است، که تکاملات خلاق و واقعی مارکسیسم (و نه تحریفات رویزیونیستی و قلابی (در ارتباط لاینفک با مبارزه حاد در دفاع و پشتیبانی از اصول پایه ای مارکسیسم - لنینیسم مائونیسم، قرار داشته است. مبارزه لنین در دو جبهه علیه رویزیونیسم آشکار و علیه افرادی همچون کائوتسکی که تحت پوشش "مارکسیسم ارتدکس" با انقلاب ضدیت میورزیدند، و نبرد بزرگ مائو علیه رویزیونیستهای مدرن که تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی لنین و استالین را نفي میکردند، در عین پیشبرد نقدي علمی و همه جانبه از ریشه های رویزیونیسم، شواهد این مدعا هستند.

امروزه برخوردی مشابه به مسائل و مشکلات آزارنده تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، لازم است. يك خطر جدی از جانب آن کسانی است که در رویارویی با عقبگردهای جنبش بین المللی کمونیستی متعاقب مرگ مائوتسه دون، اعلام می کنند که مارکسیسم - لنینیسم شکست خورده و یا کهنه شده و باید تجربه به کف آمده توسط پرولتاریا را بزیر سؤال کشید. این گرایش، تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی را نفي کرده، استالین را از صفوف رهبران پرولتاریا حذف می کند و در واقع به تز اساسی لنین در مورد ماهیت انقلاب پرولتری، یعنی لزوم وجود حزب پیشاهنگ و دیکتاتوری پرولتاریا، حمله ور میشود. همانگونه که مائو موکدا بیان کرد "به نظر من دو شمشیر وجود دارد، یکی لنین و دیگری استالین". زمانی که شمشیر استالین بدور افکنده شود، "زمانیکه این دروازه باز شود، لنینیسم هم بمقدار بسیار زیادی بیرون ریخته میشود." تجربه جنبش بین المللی کمونیستی نشان داده است که این گفته مائوتسه دون از 1956 تا به امروز اعتبار خود را حفظ کرده است. امروزه بهمین ترتیب، خدمات مائو تسه دون به پیشرفت علم انقلاب نیز مورد حمله واقع شده و یا به رسمیت شناخته نمیشود. در واقع این نسخه ای "جدید" از همان رویزیونیسم و سوسیال دمکراسی کهنه و فرتوت، میباشد.

این رویزیونیسم کمابیش آشکار، خواه از سوی احزاب سنتی طرفدار مسکو و یا جریان "اوروکمونیسم"، خواه از جانب غاصبان رویزیونیست در چین و یا تروتسکیستها و منتقدین خرده بورژوازی لنینیسم، در هر صورت خطر عمده برای جنبش بین المللی کمونیستی است. در عین حال، رویزیونیسم در شکل دکماتیکش کماکان دشمن سرسخت مارکسیسم انقلابی میباشد. این جریان که به قاطعترین وجهی در خط مشی سیاسی انورخوجه و حزب کار آلبانی بیان میشود، به اندیشه مائوتسه دون، راه انقلاب چین و بخصوص به تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی حمله میکند. این رویزیونیستها زیر ماسک دفاع از استالین (در حالیکه در واقع تزهایشان تروتسکیستی است)، میراث انقلابی و اصیل استالین را لکه دار میکنند. این ظاهر فریبان، نواقص و اشتباهات جنبش بین المللی کمونیستی (و نه دستاوردهای عظیم آن (را مورد استفاده قرار میدهند تا برای خط مشی رویزیونیستی - تروتسکیستی خود آبرو دست و پا کنند. آنها از جنبش بین المللی کمونیستی نیز میخواهند که بر مبنای روی آوردن به مقوله ای مانند "خلوص عقیدتی" اسطوره ای، چنین کند. بسیاری از ویژگیهای مشترک این خط مشی خوجه ای با رویزیونیسم نوع کلاسیک، منجمله توان رویزیونیسم روسی و در مجموع ارتجاع، در ترویج و یا سودجویی همزمان از "اوروکمونیسم" آشکارا ضد لنینی و آنتی لنینیسم پنهان خوجه، تاییدی بر زیربنای ایدئولوژیک بورژوازی مشترک هر دو میباشد.

دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسه دون، مسئله ای خصوصاً مهم و مبرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهان کنونی، نمایندگی میکند. اصل مطرح شده در اینجا اینست که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آنرا توسعه داد، یا نه. در حقیقت، بحث بر سر دفاع از خود مارکسیسم - لنینیسم است.

استالین گفت، "لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریایی است." این کاملاً صحیح است. از زمان مرگ لنین تا به امروز جهان تغییر و تحولات عظیمی را از سر گذرانده است، اما عصر همان است که بود. اصول اساسی لنینیسم کهنه نشده و امروز نیز کماکان شالوده تئوریک راهنمای تفکر ما میباشد. ما تاکید میکنیم که اندیشه مائو تسه دون مرحله ای نوین در تکامل

مارکسیسم - لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است.

اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن

انقلاب اکتبر در روسیه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آغازگر مرحله ای نوین در تاریخ جنبش طبقه کارگر بین المللی بود. انقلاب اکتبر تأیید زنده تکامل در تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا توسط لنین بود. برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر موفق به در هم شکستن دستگاه دولتی کهن و استقرار حاکمیت خویش شد، تلاش های استثمارگران جهت نابودی رژیم نورسته سوسیالیستی را عقیم گذارد و شرایط ضروری سیاسی برای استقرار نظم اقتصادی نوین سوسیالیستی را ایجاد کرد. طی این پروسه، نقش مرکزی حزب سیاسی پیشاهنگ تراز نوین، حزب لنینی، بنمایش گذاشته شد.

تأثیر بین المللی انقلاب روسیه، خصوصاً تأثیری که طی گرگه‌ها تاریخی رقم خورده توسط جنگ جهانی اول و خیز فعالیت انقلابی همراه با آن اعمال کرد، بسیار عظیم بود. رهبران و کارگران آگاه در دولت نوین سوسیالیستی از همان آغاز به پیروزی انقلاب نه بعنوان پایانی در خود بلکه بمنابۀ نخستین راهگشای مهم مبارزه جهانی برای شکست امپریالیسم، ریشه کن کردن استثمار و استقرار کمونیسم در سراسر جهان نگاه می کردند. متعاقباً انقلاب روسیه و بر پایه جذب درسهای حیاتی انقلاب بلشویکی و گسست از فرمیسم و سوسیال دموکراسی که اکثریت بزرگ احزاب سوسیالیست متشکل در انترناسیونال دوم را مسموم ساخت و نتیجتاً وجه مشخصه این احزاب شد، یک انترناسیونال نوین کمونیستی تشکیل گشت. برای نخستین بار در تاریخ، انقلاب روسیه و کمینترن در ارتباط با تحولات عینی حاصله از جنگ جهانی اول، مبارزه بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم را از یک مقوله اساساً اروپائی به یک مبارزه حقیقتاً جهانی بدل ساختند.

لنین و استالین خط پرولتری درباره مسئله ملی و مستعمراتی را تکامل داده، بر اهمیت انقلابات کشورهای تحت سلطه در پروسه کلی انقلاب پرولتری جهانی تأکید ورزیده و یا افرادی نظیر تروتسکی که انقلاب این دسته کشورها را در گرو پیروزی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی میدانست و نافی امکان پیشبرد یک انقلاب سوسیالیستی برپایه رهبری پرولتاریا در مرحله اول - بورژوادمکراتیک - انقلاب این نوع کشورها می شد، بمخالفت برخاستند.

دوره متعاقباً انقلاب روسیه توسط جوش و خروش انقلابی در سطح جهان و تلاش هایی که جهت استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر در شماری از کشورها بعمل آمد رقم خورد. علیرغم یاری بلانکطاع اتحاد جماهیر نوینباد شوروی و بذل توجه سیاسی لنین به جنبش انقلابی جهانی، حل موقتی بحرانی که در جنگ جهانی اول متمرکز شده بود و توان بجای مانده قوای امپریالیستی بهمراه ضعف های جنبش انقلابی طبقه کارگر به شکست انقلاب و رای مرزهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجامید.

لنین و جانشینش استالین، با ضرورت محافظت از دستاوردهای انقلاب در اتحاد شوروی و پیشبرد استقرار یک سیستم اقتصادی سوسیالیستی تنها در این کشور مواجه شدند. بدنبال مرگ لنین، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی مهمی توسط استالین علیه تروتسکیستها و دیگر کسانی که ادعا می کردند سطح نازل نیروهای مولده در شوروی، وجود جمعیت گسترده دهقانی و افراد بین المللی این کشور پیشبرد ساختمان سوسیالیسم را به امری ناممکن بدل ساخته، به پیش برده شد. این نقطه نظر انحرافی و تسلیم طلبانه از نظر تئوریک، و مهمتر از آن، در عمل دهها میلیون کارگر و دهقانی که به نبرد جهت ریشه کنی سیستم سرمایه داری کهن می رفتند تا کشاورزی را کلکتیویزه کرده و سیستم اقتصادی نوینی بیافرینند که دیگر بر استثمار انسان از انسان استوار نباشد، کنار زده شد.

نبردهای تکان دهنده و پیروزیهای مهم حاصل از آن، نفوذ مارکسیسم لنینیسم را وسیعاً گسترش داد و بر اعتبار شوروی در سطح جهان افزود. کارگران آگاه و خلقهای تحت ستم بدروستی شوروی سوسیالیستی را از آن خود دانسته، در پیروزیهای حاصله توسط طبقه کارگر شوروی شرکت کردند و در مقابله با تهدیدات و حملات امپریالیستها، از آن دفاع برخاستند.

با این وجود، در نگاه به گذشته میتوان مشاهده کرد که پیشرفت انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی حتی در دوره تحولات عظیم سوسیالیستی اواخر دهه 20 و دهه 30، با ضعف ها و نقائص جدی رقم خورده است. برخی از این ضعف ها را می توان با نبود تجربه تاریخی قبلی در زمینه دیکتاتوری پرولتاریا (بغیر از دوره کوتاه حیات کمون پاریس (و همچنین با محاصره و تجاوز شدید امپریالیستی علیه شوروی توضیح داد. البته برخی اشتباهات تئوریک و سیاسی مهم بر این مسائل افزوده گشته و آنها را تشدید کرد. مائوتسه دون در عین حال که بدفاع از استالین در مقابل تهمتهای خروشچف برخاست، انتقادات جدی و صحیحی از این اشتباهات بعمل آورد: مائو در توضیح مبنای ایدئولوژیک اشتباهات استالین گفت: "استالین میزان قابل توجهی متافیزیک باخود داشت و به افراد بسیاری آموخت که از متافیزیک پیروی کنند"، "استالین نتوانست رابطه میان مبارزه اعداد و وحدت

اضداد را ببیند. برخی افراد در شوروی آنقدر خشک مغزند و متافیزیکی فکر می کنند که بگمانشان یک پدیده یا این است و یا آن، آنها از قبول وحدت اعداد سرباز می زنند. بنابراین اشتباهات سیاسی رخ می دهد". اساسی ترین اشتباه استالین، عدم توانائیش در بکار بست همه جانبه دیالکتیک در همه عرصه ها بود که نتیجتاً به محاسبات جدلاً نادرست در ارتباط با خصلت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و ابزار ممانعت از احیاء سرمایه داری انجامید. استالین در عین پیشبرد مبارزه ای حاد علیه طبقات استثمارگر

کهن، ظهور یک بورژوازی نوین از درون جامعه سوسیالیستی را در تئوری نفی کرد - بورژوازی نوینی که در وجود رویونیستها درون حزب کمونیست حاکم انعکاس و تمرکز یافته است. نتیجتاً این نفی، ادعا اشتباه آمیز استالین مبنی بر محو "تضاد های آنتاگونیستی طبقاتی" در اتحاد شوروی بمنابۀ حاصل استقرار بنیادین مالکیت سوسیالیستی در صنعت و کشاورزی بود. بهمین ترتیب، شکست در اعمال همه جانبه دیالکتیک در تحلیل از جامعه سوسیالیستی منجر به آن شد که رهبری شوروی به این نتیجه برسد که دیگر تضاد میانی نیروهای مولده و مناسبات تولیدی تحت سوسیالیسم وجود ندارد. این چنین بود که رهبری شوروی از توجه کافی به پیشبرد انقلاب در روبنا و ادامه انقلابی کردن مناسبات تولیدی حتی پس از استقرار سیستم مالکیت سوسیالیستی بطور عمده، غفلت کرد.

این درک نادرست از خصلت جامعه سوسیالیستی به شکست استالین در تمیز دادن کامل تضادهای میان خلق و دشمن از تضادهای درون خلق کمک کرد. و همین امر به گرایش‌های فاشیستی مشخص با داد که جهت دست و پنجه نرم کردن با این تضادها به شیوه‌های بوروکراتیک جنگ می‌انداخت و درهای بیشتری را بر دشمن می‌گشود.

در دوره بعد از مرگ لنین، استالین انترناسیونال کمونیستی را که همچنان به ایفای نقشی مهم در پیشرفت انقلاب جهانی و گسترش و تحکیم احزاب نو بنیاد کمونیست ادامه می‌داد، رهبری نمود.

سال 1935، در بحبوحه یک بحران حاد اقتصاد جهانی و تهدید فزاینده یک جنگ جهانی جدید حملات امپریالیستی به اتحاد شوروی، بهنگام قدرت یابی فاشیسم در آلمان و در هم شکستن حزب کمونیست این کشور، زمانی که فاشیسم مستقر شده بود یا در برخی کشورها خطرش می‌رفت، کنگره فوق العاده مهم انترناسیونال کمونیستی برگزار شد. برای انترناسیونال کمونیستی تدوین یک خط تاکتیکی در قبال این مسائل امری صحیح و ضروری بود.

ضروریست ارزیابی علمی و متینی از گزارش کنگره در پرتو شرایط تاریخی موجود در آن زمان بعمل آید، چرا که کنگره هفتم کمینترن تأثیر عمیقی در تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی بجای گذاشته است. بطور مشخص دلایل شکست حزب کمونیست در آلمان می‌باید مورد مطالعه عمیق قرار گیرد. با این وجود، برخی نتیجه‌گیری‌ها را از هم اکنون می‌توان انجام داد و در پرتو وظایف کنونی مارکسیست-لنینیست - مائونیست‌های امروز این کار می‌باید انجام گیرد. در اینجا سه انحراف واضح می‌باید تشخیص داده شود.

اولاً، اگر چه تشخیص تمایز بین فاشیسم و بورژوادمکراسی در کشورهای امپریالیستی مسلماً از اهمیتی واقعی برای احزاب کمونیست برخوردار بود اما به این امر طوری برخورد شد که از تفاوت میان این دو شکل دیکتاتوری بورژوائی یک مطلق ساخت و مبارزه علیه فاشیسم را نیز به مرحله‌ای استراتژیک تبدیل کرد. ثانیاً نظریه‌ای تدوین شد که بر مبنایش فلاکت فزاینده پرولتاریا در کشورهای پیشرفته پایه مادی محور انشعاب درون طبقه کارگر و قطب بندی منتج از آن معرفی گشت، همان انشعاب و قطب بندی که لنین در آثارش در مورد امپریالیسم و ورشکستگی انترناسیونال دوم با قدرت تحلیل کرده بود. با وجود این واقعیت که عمق بحران، پایه اجتماعی اشرافیت کارگری را در کشورهای امپریالیستی تحلیل برد و برای احزاب کمونیست فرصتهایی واقعی و لازم جهت وحدت با بخشهایی از کارگران که سابقاً تحت هژمونی سوسیال‌دمکراتها بودند ایجاد کرد، اما این تصور به هیچ مفهوم استراتژیک صحیح نبود که انشعاب درون طبقه کارگر قابل رفع دانسته شود. ثالثاً، مشخص کردن فاشیسم بعنوان رژیم ارتجاعی‌ترین بخش بورژوازی انحصاری در کشورهای امپریالیستی راه را بر گرایش مسالمت‌جویانه و رفرمیستی خطرناکی گشود که به بخشی از بورژوازی انحصاری بديده ترفیخواه می‌نگریست.

در عین حال که جمع‌بندی و درس‌گیری از این اشتباهات کاری ضروریست اما بهمان نسبت تشخیص انترناسیونال کمونیستی، منجمله در آن دوره از حیثیتش بعنوان بخشی از میراث مبارزه انقلابی جهت کمونیسم، و دفع تلاشهای انحلال طلبانه و تروتسکیستی که بر خطاهای واقعی انگشت می‌گذارند تا نتیجه‌گیریهای ارتجاعی ارائه دهند، نیز ضرورت دارد. انترناسیونال کمونیستی حتی طی آن دوره میلیونها کارگر را علیه دشمنان طبقاتی بسیج نمود و مبارزات قهرمانانه علیه ارتجاع را رهبری کرد. تشکیل بریگادهای بین‌المللی جهت نبرد علیه فاشیسم در اسپانیا، نبردی که در آن بسیاری از بهترین دختران و پسران طبقه کارگر خون خود را نثار کرده و نمونه‌هایمبخشی از انترناسیونالیسم گشتند، از جمله این مبارزات بود.

بعلاوه انترناسیونال کمونیستی بدرستی تأکید زیادی بر دفاع از اتحاد شوروی مهد سوسیالیسم گذارد. اما زمانی که اتحاد جماهیر شوروی وارد سازش‌هایی مشخص با کشورهای امپریالیستی مختلف شد، رهبران کمینترن اغلب از درک یک نکته بسیار مهم بازماندند، نکته‌ای که مائو بسال 1946) در رابطه با سازش‌های آن زمان شوروی با آمریکا، انگلستان و فرانسه (جمع‌بندی نمود: "چنین سازشهایی، مردم کشورهای جهان سرمایه‌داری را ملزم به دنباله‌روی و انجام سازش در کشور خود نمی‌کند". مضافاً اینکه قبل از هر چیز در این سازشها باید تکامل عمومی جنبش انقلابی جهان که البته دفاع از دول سوسیالیستی جایگاه مهمی را از آن اشغال می‌کند، در نظر گرفت.

در شرایط محاصره دولت یا دول سوسیالیستی توسط امپریالیستها، دفاع از این فتوحات انقلابی وظیفه‌ای بس مهم برای پرولتاریای بین‌المللی است. برای دول سوسیالیستی نیز پیشبرد مبارزه دیپلماتیک و در برخی مواقع عقد قراردادهای مختلف با این یا آن نیروی امپریالیستی امری لازم است. اما دفاع از دول سوسیالیستی همواره می‌باید تابع پروسه عمومی انقلاب جهانی بوده و هرگز نباید مساوی) و مسلماً نباید جانشین (مبارزه بین‌المللی پرولتاریا تلقی گردد. در شرایط معین، دفاع از یک کشور سوسیالیستی می‌تواند عمده شود، اما این دقیقاً بدان دلیل است که چنین دفاعی برای پیشرفت انقلاب جهانی تعیین‌کننده شده است.

ضروریست که تجارب جنبش بین‌المللی کمونیستی طی دوره حول و حوش جنگ جهانی دوم را در پرتو این دروس جمع‌بندی کنیم. جنگ جهانی دوم را نمی‌توان فقط تکراری از جنگ جهانی اول دانست. زیرا اگر چه همان منطق جنایتکارانه سیستم سرمایه‌داری مسئول این جنگ بود، اما جنگ جهانی دوم آمیخته پیچیده‌ای از تضادها بود. اوائل سال 1939 همانگونه که مائو خاطر نشان ساخت این جنگ "خصلتی ناعادلانه، یغماگرانه و امپریالیستی" داشت. اما زمانیکه آلمان هیتلری سربازانش را بسوی اتحاد شوروی راند تغییری مهم در اوضاع بوجود آمد که پیامدهای جهانی خود را داشت. جنگ عادلانه از جانب اتحاد شوروی پشتیبانی و هواداری طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان که از مقاومت قهرمانانه ارتش سرخ و طبقه کارگر و مردم شوروی الهام می‌گرفتند را برانگیخت. این فقط بمعنای هواداری صرف از قربانی تجاوز نبود بلکه بیان عمیق این نکته بود که دفاع از اتحاد شوروی، دفاع از منطقه پایگاهی انقلاب جهانی نیز محسوب می‌شد. بهمین ترتیب، جنگ خلق چین که تحت رهبری حزب کمونیست این کشور علیه تجاوز ژاپن گسترش می‌یافت هم یقیناً جنگی عادلانه و بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی بود.

خصلت جنگ خصوصا با ورود اتحاد شوروي به آن پیچیده تر شد و بصورت ترکیبی از چهار مولفه درآمد: جنگ بین سوسیالیسم و امپریالیسم، جنگ بین بلوک های امپریالیستی، جنگهای خلق های تحت ستم علیه امپریالیسم، و تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، که در برخی کشورها حتی تا سطح مبارزه مسلحانه هم تکامل یافت.

این جوانب متفاوت از یکسو منجر به رشد قوای سوسیالیستی، شکست قدرتهای امپریالیستی فاشیست، تضعیف امپریالیسم و شتاب مبارزات رهائیبخش ملی شد و از طرف دیگر به تجدید تقسیم امپریالیستی جهان با نقش سردسته راهزنان امپریالیست برای ایالات متحده، انجامید.

دستاوردهای انقلابی عظیمی در جریان جنگ جهانی دوم حاصل شد. با این وجود امکان ندارد که اشتباهات جدی را ندید و جهت آمادگی بهتر در مقابل توفانهای پیشرو، پروسه جمعی جمعبندي عمیق از این اشتباهات را آغاز نکرد. بطور مشخص ما می توانیم به اشتباه ادغام نقاط آمیز تضادهای فوق الذکر اشاره کنیم. در زمینه سیاسی عملی، مبارزه دیپلماتیک و توافقات بین المللی اتحاد شوروي بیش از پیش با فعالیت احزاب کمونیست متشکل در کمینترن به هم آمیخت. این مسئله به گرایشهای قوی که نیروهای غیر فاشیست را بشکلی غیر از آنچه حقیقتا بودند یعنی امپریالیستهای که باید سرنگون شوند - وانمود می نمودند، پاداد. در کشورهای اروپائی که تحت اشغال ارتش آلمان فاشیستی قرار داشتند، این غلط نبود که احزاب از زاویه بسیج توده ها احساسات ملی را مورد استفاده تاکتیکی قرار دهند، اما اشتباهاتی رخ دادند که از ارتقاء این اقدامات تاکتیکی به سطح استراتژی نشئت می گرفتند. مبارزات رهائیبخش در مستعمرات تحت سلطه امپریالیستهای متفق نیز بواسطه این دیدگاه های اشتباه آمیز عقب نگاه داشته شد.

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های امروز در عین قدردانی و دفاع از مبارزات انقلابی و پیروزیهای عظیمی که طی این دوره مهم و سالهای متعاقب آن بدست آمد، می باید درک خود را از این اشتباهات و مینای آنها عمیقتر کنند.

اردوگاه سوسیالیستی برخاسته از دل جنگ جهانی دوم هرگز مستحکم نبود. در اغلب دمکراسیهای توده ای اروپای شرقی تحولات انقلابی ناچیزی به پیش برده شد. نیروهای قدرتمند رویزیونیست در اتحاد شوروي توان و نفوذ خویش را قبل و بعد از جنگ جهانی دوم و طی آن گسترش دادند. پس از مرگ استالین، نیروهای رویزیونیست تحت رهبری خروشچف بسال 1956 موفق به غصب قدرت سیاسی شده، مارکسیسم - لنینیسم را در تمامی جنبه ها زیر حمله برده و سرمایه داری را در آن کشور احیاء نمودند. اینک روشن گشته است که کودتای خروشچف و رویزیونیستها در اتحاد شوروي برای جنبش کمونیستی موجود در آن زمان نیز حکم تیر خلاص داشت. شبکه گسترده سرطان رویزیونیسم پیشاپیش بسیاری از احزاب متشکل در کمینترن (و در این میان برخی از پرنفوذترین احزاب (را یکام خود کشیده بود. بسیاری از احزاب دیگر که پوششی نازک بر تن داشتند، سریعاً به مواضع رویزیونیسم مدرن در می غلتیدند و همزمان عناصر انقلابی موجود در آنها سرکوب می شدند. بعد از مرگ استالین، مارکسیست - لنینیستهای اصیل و پرولتاریای شوروي که در نتیجه جنگ تضعیف و بواسطه اشتباهات جدی سیاسی و ایدئولوژیک خلع سلاح شده بودند، نشان دادند که قادر به انجام هیچگونه ضد حمله جدی علیه خائنان رویزیونیست نیستند.

مائوتسه دون، انقلاب فرهنگی و جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی

بلافاصله پس از کودتای خروشچف، مائوتسه دون و مارکسیست - لنینیستهای حزب کمونیست چین، تحلیل از تحولات اتحاد شوروي و جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن را آغاز کردند. انتشار "پیشنهاد در مورد خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی" (نامه 25 نکته ای) (بسال 1963 اعلام محکومیت علنی و همه جانبه رویزیونیسم، و فراخوانی به مارکسیست - لنینیستهای راستین تمام کشورها بود. جنبش مارکسیست - لنینیستی معاصر ریشه در این مصاف جوئی تاریخی و پلمیکهای مرتبط با آن دارد.

مائو و حزب کمونیست چین بدرستی در این "پیشنهاد" و پلمیکها - از موضع لنینیستی در مورد دیکتاتور پرولتاریا بدفاع برخاسته، تئوری رویزیونیستی "دولت تمام خلقی" را رد کردند، از ضرورت انقلاب مسلحانه دفاع نموده و با استراتژی "گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم" بمخالفت برخاستند، از گسترش جنگهای رهائیبخش ملی خلقهای ستمدیده پشتیبانی کرده، این امر را تشویق نمودند. به افشاء استقلال دروغین "استعمار نوین" برخاسته و از قبول موضع رویزیونیستی مبنی بر لزوم جلوگیری از جنگهای رهائیبخش بدلیل بخطر افتادن "صلح جهانی"، سرباز زدند. ارزیابی عمومی مثبتی از استالین و تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروي ارائه دادند و اتهاماتی که تحت عنوان "قصاب" و "مستبد" علیه استالین مطرح شد را رد نمودند. در عین حال برخی انتقادات مهم از اشتباهات استالین بعمل آوردند، - با تلاشهای خروشچف جهت تحمیل یک خط رویزیونیستی بر سایر احزاب بضعیت برخاسته و تورز، تولیاتی، تیتو و رویزیونیستهای مدرن دیگر را نیز به نقد کشیدند. نظریه در حال تدوین مائوتسه دون مبنی بر خصلت طبقاتی سوسیالیسم و پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتور پرولتاریا را بشکل جینی مطرح نمودند.

فراخوان بررسی همه جانبه تجربه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی و ریشه های رویزیونیسم را صادر کردند. اینها همانند دیگر نکات "پیشنهاد" و پلمیکها عناصر حیاتی تمایز میان مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم بوده و هستند. مائو و حزب کمونیست چین از طریق این پلمیکها بود که مارکسیست - لنینیستها را به انشعاب از رویزیونیستها و تشکیل احزاب انقلابی پرولتاری نوین تشویق کردند. پلمیکها بیانگر گسستی رادیکال از رویزیونیسم مدرن بود و پایه ای مکفی برای مارکسیست - لنینیستها جهت پیشروی در نبرد محسوب میشد. معهدا نقد رویزیونیسم در مورد شماری از مسائل بحد کافی همه جانبه نبوده و بهنگام انتقاد از این دیدگاه های انحرافی، پاره ای نظرات انحرافی مطرح شد. دقیقاً بواسطه نقش مهمی که این پلمیکها، شخص مائو و حزب کمونیست چین در تولد جنبش نوین مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی ایفا نمودند، صحیح و ضروری است که جنبه درجه دوم و منفی پلمیکها و مبارزه ای که توسط حزب کمونیست چین در جنبش بین المللی کمونیستی به پیش برده شد مورد توجه قرار گیرد.

"پیشنهاد" در ارتباط با کشورهای امپریالیستی این نظر را ارائه داد، که در آن ممالک امپریالیستی که تحت کنترل امپریالیسم

آمریکا بوده یا ایالات متحده سعی بدین کار دارد، طبقه کارگر و مردم می باید حملات خود را عمدتاً متوجه امپریالیسم آمریکا کنند. اما علیه سرمایه داران انحصاری خودی و دیگر نیروهای ارتجاعی که به منافع ملی خیانت میورزند نیز دست به تهاجم زنند. این نظر بطور جدی بر تکامل جنبش مارکسیستی - لنینیستی در این دسته کشورها تأثیر گذاشته و بر این واقعیت پرده افکند که در کشور های امپریالیستی "منافع ملی" همان منافع امپریالیستی بوده بدان خیانت نشده بلکه بالعکس طبقه حاکمه سرمایه داران انحصاری - صرف نظر از هر گونه ائتلاف ممکن با سایر قوای امپریالیستی علیرغم طبیعت نابرابر و ناگزیر چنین ائتلافی - از آن دفاع کرده است. بدین ترتیب پرولتاریای این کشورها به تلاش جهت بلند شدن روی دست بوژوازی امپریالیستی بعنوان بهترین مدافعان منافع خودشان تشویق شده اند. این دیدگاه از تاریخچه ای طولانی در جنبش بین المللی کمونیستی برخوردار است و باید از آن گسست کرد،

حزب کمونیست چین اگر چه به رشد احزاب مارکسیست - لنینیست در مقابله با رویزونیستها توجه بسیار مبذول داشت، اما به اشکال و طرق ضروری جهت تکامل وحدت بین المللی کمونیستها دست نیافت. علیرغم خدماتی که به وحدت ایدئولوژیک و سیاسی صورت گرفت، اما این امر در تلاش جهت ساختمان وحدت تشکیلاتی در مقیاسی جهانی منعکس نشد. حزب کمونیست چین درک غلوآمیزی از جوانب منفی کمینترن و بطور عمده آن جوانبی که بر اثر تمرکز زیاده از حد بروز یافت، داشت؛ جوانبی که به از میان رفتن ابتکار عمل و استقلال احزاب کمونیستی متشکل در آن انجامید. اگر چه حزب کمونیست چین بدرستی از مفهوم حزب پدر انتقاد کرد، تأثیر زینبار آنرا بر جنبش بین المللی کمونیستی خاطر نشان ساخت و اصول مناسبات برادرانه میان احزاب را مورد تأکید قرار داد، اما نبود یک مجمع سازمان یافته جهت بحث بر سر نظرات و دستیابی به یک نقطه نظر مشترک نه تنها کمکی به حل مسئله نکرد بلکه در واقع آنرا حدت بخشید.

اگر مبارزه تئوریک علیه رویزونیسم مدرن در بازسازی جنبش مارکسیست - لنینیستی نقش حیاتی ایفا نمود، اما بطور خاص این انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بمثابه شکل بیسابقه و نوین مبارزه (و بمقدار زیادی بعنوان ثمره نبرد علیه رویزونیسم مدرن) بود که نسل کاملاً جدیدی از مارکسیست - لنینیست - مائونیست ها را متولد ساخت. حضور دهها میلیون کارگر، دهقان و جوان انقلابی در نبرد جهت سرنگونی رهروان سرمایه داری سنگر گرفته در حزب و دستگاه دولتی، و مبارزه آنها برای هر چه انقلابی تر کردن جامعه، ظنین بر صلابت در میان میلیونها تن از مردم سراسر جهان داشت؛ مردمی که بپاخاسته و جزئی از خیزش انقلابی و فراگیر جهان در دهه 1960 و اوائل دهه 1970 گشتند.

انقلاب فرهنگی بیانگر پیشرفته ترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابی کردن جامعه است. برای نخستین بار، کارگران و دیگر عناصر انقلابی به درکی روشن از ماهیت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم از ضرورت بپاخیزی و سرنگونی رهروان سرمایه داری که به ناگزیر از دل جامعه سوسیالیستی سر بلند کرده و خصوصاً در رهبری حزب متمرکز می شوند، مسلح شده و بوضوح ضرورت مبارزه جهت پیشبرد هر چه بیشتر تحول سوسیالیستی و بدین ترتیب تحدید زمینه ظهور عناصر سرمایه داری را درک کرد. در جریان انقلاب فرهنگی پیروزیهای عظیمی بدست آمد که برای یک دهه راه را بر احیای سرمایه داری در چین بست و به تحول عظیم سوسیالیستی در زمینه آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، تحقیقات علمی و دیگر عناصر روبنا انجامید. میلیونها کارگر و سایر انقلابیون، آگاهی طبقاتی و احاطه خویش بر مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم را طی مبارزه حاد ایدئولوژیک و سیاسی عمق بسیار بخشیدند و توان خود در اعمال قدرت سیاسی را بیش از پیش افزایش دادند. انقلاب فرهنگی بمثابه بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا برپا گشت و زمینه تمرین انترناسیونالیسم پرولتاری بود. این امر نه فقط در پشتیبانی از مبارزات انقلابی سراسر جهان بلکه در فداکاری واقعی خلق چین جهت انجام این پشتیبانی تبلور یافت. رهبرانی انقلابی نظیر چیان چین و چان چون چیائو ظهور یافتند که دوشادوش توده ها و در مقام رهبری آن در نبرد علیه رویزونیستها شرکت جستند و سپس در مواجهه با شکست تلخ همچنان بدفاع از مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم ادامه دادند.

لنین گفت: "فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء می دهد". در پرتو درس و پیشرفتهای گرانهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون، معیاری که لنین ارائه کرد عمیقتر شده است. اینک می توان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را بقبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء میدهد بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول می کند. همانگونه که مائو با قدرت بیان داشت "ناروشنی در مورد این مسئله به رویزونیسم می انجامد".

انقلاب فرهنگی شاهد زنده روح پویای مارکسیسم - لنینیسم است. این انقلاب نشان داد که انقلاب پرولتاری با همه انقلابات پیشین که تنها می توانست یک سیستم استثماری را جانشین سیستم استثماری دیگر کند، فرق دارد. انقلاب فرهنگی یک منبع عظیم الهامبخش برای انقلابیون همه کشورها بود. بهمین دلائل است که انقلاب فرهنگی و مائوتسه دون دشمنی همیشگی و پلیدانه تمامی مرتجعین و رویزونیستها را برانگیخته اند. و بهمین دلائل است که این انقلاب بخش لایتجزائی از میراث انقلابی جنبش بین المللی کمونیستی است.

اما علیرغم پیروزیهای عظیم انقلاب فرهنگی، رویزونیستها همچنان مواضع مهمی را در حزب و دولت چین برای خود حفظ کرده و خطوط و سیاستهایی را به پیش گذاشتند که زبان قابل توجهی برای اقدامات ضربه پذیر جهت بازسازی یک جنبش بین المللی کمونیستی اصیل ببار آورد. رویزونیستهای چینی که تا حد زیادی بر دیپلماسی چین و مناسبات میان حزب کمونیست این کشور و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست کنترل داشتند به مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم پشت کرده یا کوشیدند این مبارزات را تابع منافع دولتی چین کنند. مستبدین مرتجع جهان بدروغ "ضدامپریالیست" لقب گرفتند و تحت لوای مبارزه جهانی علیه "هژمونیسم"، برخی قدرتهای امپریالیستی در بلوک غرب بیشتر و بیشتر بعنوان نیروهای میانی یا حتی مثبت در جهان قلمداد شدند. طی همین دوره بسیاری از احزاب مارکسیست - لنینیست هوادار چین که تحت حمایت

رویزیونیستهای درون ح.ک.چ قرار داشتند شروع به دنباله روی و قیاحانه از بورژوازی نمودند و حتی به حمایت از ماجراهای امپریالیستی و تدارکات جنگی علیه شوروی) که مداوماً بمثابه "دشمن عمده" در سطح جهان مطرح میگشت (برخاسته یا خود درگیر چنین حرکتی شدند. پس از کودتا در چین و متعاقب آن پرداخت "تئوری سه جهان" توسط رویزیونیستهایی که قصد حقه کردنش به جنبش بین المللی کمونیستی را داشتند، این گرایشات بطور کامل بروز یافتند. مارکسیست - لنینیستها بدرستی این تهمت که مائوتسه دون طراح "تئوری سه جهان" است را رد کردند. هر چند این کافی نیست. نقد "تئوری سه جهان" می باید از طریق بنفد کشیدن مفاهیم پایه ای این تئوری تعمیق یابد و ریشه های آن مورد بررسی قرار گیرد. توجه به این نکته اهمیت دارد که غاصبین رویزیونیست مجبور شدند نزدیکترین رفقای مائو را بدلیل مخالفتشان با این تئوری ضد انقلابی رسماً محکوم کنند. یکی از تضادهای یا خصوصیات ذاتی عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریایی، تضاد بین دول سوسیالیستی و دول امپریالیستی است. اگر چه در حال حاضر این تضاد بواسطه رویزیونیست شدن چند دولت سابقاً سوسیالیستی محو شده اما کماکان جمعبندي از تجربه جنبش کمونیستی در برخورد به این تضاد يك وظیفه مهم تئوریک است. چرا که پرولتاریا بناگزریر باز هم خود را در موقعیتی خواهد یافت که يك یا چند دولت سوسیالیستی با حضور دشمنان یغماگر امپریالیستی مواجه خواهند شد.

در سال 1976 کمی بعد از مرگ مائوتسه دون، رهروان سرمایه داری در چین کودتای پلیدی را به انجام رساندند. این کودتا احکام انقلاب فرهنگی را واژگون ساخت، انقلابیون درون رهبری ح.ک.چ را سرنگون کرد، يك برنامه کاملاً رویزیونیستی را برقرار نمود و سر به آستان امپریالیسم سائید.

این کودتا با مقاومت انقلابیون درون حزب کمونیست چین روبرو شد که به مبارزه خود جهت احیای حاکمیت پرولتری در آن کشور ادامه داده اند. در سطح بین المللی، کمونیستهای انقلابی بسیاری کشورها به ماهیت خط رویزیونیستی دن سیائوپین و هواکوئوفن آگاه شدند و به نقد و افشای رهروان سرمایه داری در چین پرداختند. این مقاومت در برابر کودتا، در سطح بین المللی و چین، گواهی از رهبری دوراندیشانه و انقلابی مائوتسه دون است که بطور خستگی ناپذیر جهت تسلیح پرولتاریا و مارکسیست - لنینیستها به درکی صحیح از خصلت تضادهای جامعه سوسیالیستی داشته و کماکان پرداخت مهمی از مائوئیسم می باشد. این امر جنبش مارکسیستی - لنینیستی را از حیث ایدئولوژیک در برابر وقایع دردناک 1976 نسبت به کودتای رویزیونیستی 20 سال قبل از آن در اتحاد شوروی، در موقعیت آمادگی بهتری قرار دارد، هر چند که جنبش بناگزریر با شرایط نبود هیچ کشور سوسیالیستی روبرو بود.

با این وجود احیای سرمایه داری در کشوری که يك چهارم جمعیت جهان را شامل می شد، و غصب رویزیونیستی حزب مارکسیست - لنینیستی که پیشاهنگ جنبش بین المللی محسوب می گشت بطور اجتناب ناپذیری مبارزه انقلابی جهان و جنبش مارکسیستی - لنینیستی را عمیقاً تحت تاثیر قرار داد. بسیاری از احزاب که پیش از آن جزئی از جنبش بین المللی کمونیستی بحساب می آمدند به اغوش رویزیونیستهای چینی و "تئوری سه جهان" آنها در غلتیدند و کاملاً از مبارزه انقلابی رویگردان شدند. نتیجتاً این احزاب به اشاعه نوعی روحیه باختگی پرداختند. از سوی دیگر، آنها اعتماد عناصر انقلابی را از دست داده، دچار بحران گشتند و یا کاملاً از هم پاشیدند.

از دست رفتن چین حتی در میان برخی دیگر از نیروهای مارکسیست - لنینیست که تن به پیروی از رهبران رویزیونیست چین ندادند نیز منجر به سرخوردگی و به زیر سؤال کشیدن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم شد. این گرایش با آغاز حملات آشکار انورخوجه و حزب کار آلبانی علیه اندیشه مائوتسه دون تشدید یافت.

اگر چه بدنبال کودتا در چین انتظار بحران معینی در جنبش بین المللی کمونیستی می رفت، اما این بحران و مشکل در نقطه پایان گذاردن بر آن، نشانگر این بود که رویزیونیسم به اشکال متفاوت در جنبش لنینیستی پیش از سال 1976 قوی بوده است. مارکسیست - لنینیستها می باید به تحقیق و مطالعه ریشه های رویزیونیسم در دوره اخیر و نیز در دوره های گذشته جنبش بین المللی، و به مبارزه علیه نفوذ ماندگار رویزیونیستی ادامه دهند، و در عین حال از اصول بنیادین تدوین شده توسط پرولتاریای بین المللی و جنبش کمونیستی طی پیشرویهایی انقلابی در تاریخ این جنبش به دفاع برخیزند و بر آن متکی شوند.

وظایف کمونیستهای انقلابی

وظیفه کمونیستهای انقلابی در همه کشورها تسریع سیر تکامل انقلاب جهانی، سرنگونی امپریالیسم و ارتجاع توسط پرولتاریا و توده های انقلابی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در انطباق با مراحل و ائتلافهای ضروری در کشورهای مختلف، و مبارزه برای محو تمام مظاهر مادی و ایدئولوژیک جامعه استثماري و بدین طریق دستیابی به جامعه کمونیستی در سراسر جهان است. قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز کمونیستها می باید فلسفه وجودی خویش را بخاطر آورند و در انطباق با آن عمل کنند و الا آنها بکار انقلاب نخواهند آمد و از این بدتر، به مانعی در راه انقلاب بدل خواهند شد.

تجربه نشان می دهد که انقلاب پرولتری فقط از طریق يك حزب پرولتاریایی اصیل مبتنی بر علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و برپایه خط لنینی که قادر به جذب و تربیت بهترین عناصر انقلابی پرولتاریا و دیگر بخش های توده است، می تواند به انجام رسد و به پیش برده شود. امروز در اکثر کشورهای جهان چنین حزبی موجود نیست و حتی در نقاطی که چنین احزابی وجود دارند عموماً از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی بحد کافی قوی نیستند تا از پس الزامات و فرصتهای دوره ای که در راه است، برآیند. بنا به همین دلایل، تاسیس و تحکیم احزاب اصیل مارکسیستی - لنینیستی وظیفه ای حیاتی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی است.

در کشورهایی که هیچ حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی وجود ندارد، وظیفه فوری انقلابیون کمونیست تشکیل چنین حزبی به یاری جنبش بین المللی کمونیستی است. تدوین يك خط سیاسی و برنامه صحیح با توجه به خصوصیات کشور مفروض و اوضاع عمومی جهان، کلید تاسیس حزب است. حزب مارکسیستی - لنینیستی می باید در ارتباط نزدیک با پیشبرد کار انقلابی بین توده ها و اعمال يك مشی توده ای انقلابی و مشخصاً با توجه به حل مسائل مبرم سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به

حل آنهاست ساخته شود. والا وظیفه ساختمان حزب میتواند از پراتیک انقلابی مبرا و جدا گشته و به بن بست منتهی شود. اما به همین نسبت نادرست است اگر تشکیل احزاب را به جذب تعداد معینی عضو منوط کنیم یا بر کسب نفوذ کمی معینی در بین توده ها پیش از تشکیل حزب اصرار ورزیم. در بیشتر موارد وقتی حزبی تشکیل می شود از تعداد نسبتاً قلیلی عضو برخوردار است. بهر حال جذب عناصر انقلابی بزیر پرچم حزب و تعمیق نفوذ حزب در بین پرولتاریا و توده ها یک وظیفه همیشگی است.

حزب مارکسیستی - لنینیستی می باید در جریان دامن زدن به مبارزه فعال ایدئولوژیک علیه تأثیرات بورژوائی و خرده بورژوائی بر صفوف ایجاد شود و مستحکم گردد. مارکسیست - لنینیستها برای ساختن حزب پیشاهنگ می باید از تجربه انقلاب فرهنگی که مائو از طریق آن برای تضمین نقش پیشاهنگ و خصلت پرولتاری حزب جنگید، درس بگیرند. درک مائو از مبارزه دو خط درون حزب، انتقادش از نظرات نادرست مبنی بر "حزب یکدست" و تأکیدش بر ضرورت بازسازی ایدئولوژیک اعضای حزب، غنی بخش مفهوم بنیادین حزب پیشاهنگ است که توسط لنین تدوین شده بود. ایجاد شرایطی سیاسی که در آن سانترالیسم و دمکراسی، انضباط و آزادی، وحدت اراده و راحتی فکری و سرزندگی در کنار هم موجود باشد، امری مهم است.

پراتیک اگر توسط تئوری انقلابی هدایت نشود در تاریکی ندانم کاری باقی می ماند. جنبش بین المللی کمونیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در کل می باید درک خود از تئوری انقلابی را در جریان ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه و جهان عمق بخشند. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها نباید عرصه تحلیل از پدیده های نوین را به دیگران واگذارند بلکه میباید فعالانه به مبارزه تئوریک در ارتباط با تمامی مشکلات و مسائل حیاتی مورد بحث در جنبش انقلابی و کل جامعه دامن زنند.

حزب مارکسیستی - لنینیست - مائوئیست ی باید پیگیرانه بر مبنای هدف اساسی کسب قدرت سیاسی و تقبل وظیفه آماده سازی خود به همراه پرولتاریا و توده های انقلابی از لحاظ تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیکی ساخته شود و سازمان یابد. همانطور که بیانیه مشترک پاییز 1980 متذکر شد "به یک کلام، کمونیستها مدافعین جنگ انقلابی هستند. جنگ انقلابی و دیگر اشکال مبارزه انقلابی می باید بمثابة عرصه کلیدی تربیت توده های انقلابی به پیش برده شود تا آنها قادر به اعمال قدرت سیاسی و منحل ساختن جامعه شوند. حتی زمانیکه شرایط جهت مبارزه مسلحانه توده ها موجود نیست، کمونیستها می باید کار ضروری جهت تدارک ظهور چنین شرایطی را بانجام رسانند. این اصل علیرغم وجود تفاوت در وظایف و مراحل انقلاب در کشورهای مختلف، برای احزاب مارکسیست - لنینیست مائوئیست یک سلسله الزامات را به همراه دارد؛ منجمله اینکه ستون فقرات حزب می باید برپایه ای غیر قانونی بنا شود و جهت مقابله با سرکوبگری ارتجاعیون که هرگز در درازمدت یک حزب اصیل انقلابی را بطور مسالمت آمیز تحمل نمی کنند، آماده شود.

حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست می باید در عین درگیر بودن در مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی یا تدارک این مبارزه، از اشکال مختلف فعالیت قانونی یا علنی استفاده نماید. تاریخ نشان می دهد که اگر چه چنین فعالیتی مهم و در برخی موارد و طی دوره های معین حتی بسیار لازم است، اما می باید با افشاء خصلت طبقاتی دمکراسی بورژوائی همراه شود. کمونیستها نباید تحت هیچ شرایطی گارد خود را باز نمایند و توانائی خویش در انجام اقدامات ضروری جهت ادامه فعالیت انقلابی در شرایط از بین رفتن انواع امکانات قانونی را از دست بدهند. تجارب گذشته در مورد حل تضادهای استفاده از امکانات قانونی و علنی بدون در غلتیدن به قانونگرایی و حماقت پارلمانی می باید جمعبندی شده و دروس مناسبی از آنها بیرون کشیده شود.

حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی برای پیشبرد وظایف انقلابی خود و آماده سازی توده ها جهت کسب قدرت می باید به یک نشریه منظم کمونیستی مسلح باشد، اگر چه در ارتباط با وظایفی که راه انقلاب در این دو دسته کشورها به پیش می نهد نشریه نقش متفاوتی بازی می کند. نشریه کمونیستی نباید سطحی، کوتاه بین یا خشک و جزم اندیش باشد. این نشریه باید تلاش کند که عمدتاً از طریق تحلیل و افشاگری سیاسی وقایع روزمره، پرولتاریای آگاه و دیگران را به دیدگاهی همه جانبه از جامعه و جهان مسلح سازد.

حزب مارکسیستی - لنینیست - مائوئیستی در هر کشور می باید بمثابة گردانی از جنبش بین المللی کمونیستی ایجاد شود و مبارزه خود را بمثابة بخشی و تابعی از مبارزه جهانی برای کمونیسم به پیش برد. با تشخیص این مسئله که انترناسیونالیسم صرفاً حمایت پرولتاریای یک کشور از پرولتاریای کشور دیگر نبوده، بلکه مهمتر از آن، انعکاسی از این واقعیت است که پرولتاریا یک طبقه واحد جهانی با منافع طبقاتی واحد است، با یک سیستم جهانی امپریالیسم روبروست و وظیفه رهائی بشریت را بر دوش دارد، حزب می باید صفوف خود، کارگران آگاه و توده های انقلابی را با روحیه انترناسیونالیسم پرولتاری تربیت کند.

جنبش تعلیم و ترویج انترناسیونالیستی بخش لاینفکی از تدارک حزب پرولتاریا جهت ادامه انقلاب بعد از کسب قدرت سیاسی در هر کشور مفروض است. کسب قدرت سیاسی و حتی استقرار یک سیستم سوسیالیستی که بر استثمار استوار نیست را نباید بعنوان پایانی در خود نگرست، بلکه می باید آنرا بمثابة بخشی از دوره گذار طولانی مملو از پیچ و خم ها، عقبگردهای اجتناب ناپذیر و پیشرویها تا زمان دستیابی به کمونیسم جهانی در نظر گرفت.

وظایف در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره (نومستعمره)

از دوره متعاقب جنگ جهانی دوم تا به امروز کشورهای مستعمره و (یا نومستعمره) تحت سلطه امپریالیسم عرصه عمده مبارزه جهانی پرولتاریا را تشکیل داده اند. در این دوره تجربه فراوانی در برپائی مبارزه انقلابی، و در این میان جنگ انقلابی، بدست آمده است. امپریالیسم شکستهایی بس جدی را متحمل شده و پرولتاریا پیروزیهای چشمگیری که شامل استقرار کشورهای سوسیالیستی نیز میشود، کسب کرده است. در عین حال جنبش کمونیستی تجارب تاریخی نیز در انبان دارند، مثلاً در کشورهاییکه توده های انقلابی دست به مبارزات قهرمانانه و جنگهای رهائیبخش ملی زده اند. اما اینهمه به استقرار قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و متحدانش نیانجامیده و ثمرات پیروزی خلق را استثمارگران نوین موءتلف با این یا آن قدرت

امپریالیستی ر بوده اند. همه اینها نشان میدهد که جنبش بین المللی کمونیستی با وظیفه بسیار مهم جمع‌بندی نقادانه چندین دهه تجربه برپائی انقلاب در چنین کشورهایی روبروست.

نقطه رجوع برای پرداخت استراتژی و تاکتیک انقلابی در کشورهای مستعمره، نیمه‌یا نو (مستعمره، کماکان همان تئوری تدوین شده توسط مائو طی سالهای طولانی جنگ انقلابی در چین است.

آماج انقلاب در این دسته کشورها، امپریالیسم خارجی و بورژوازی کمپرادور - بوروکرات و فئودالها هستند، یعنی طبقاتی که در پیوند تنگاتنگ با امپریالیسم قرار داشته و بدان وابسته اند. آماج انقلاب در این دسته کشورها، امپریالیسم خارجی و بورژوازی کمپرادور - بوروکرات و فئودالها هستند، یعنی طبقاتی که در پیوند تنگاتنگ با امپریالیسم قرار داشته و بدان وابسته اند. انقلاب دمکراتیک نوینی که مستقیماً به مرحله دوم یعنی به انقلاب سوسیالیستی می‌انجامد. خصیصه هدف‌گیری و وظایف مرحله اول انقلاب پرولتاریا را قادر و ملزم می‌سازد تا با تمام طبقات و اقشاری که می‌توان حمایتشان از برنامه دمکراتیک نوین را جلب کرد، جبهه واحد گسترده‌ای تشکیل دهد. اما این کار باید بر مبنای رشد و تحکیم نیروهای مستقل پرولتاریا، منجمله نیروهای مسلح پرولتاریا تحت شرایط مناسب و اعمال هژمونی طبقه بر سایر اقشار انقلابی توده، خصوصاً دهقانان فقیر انجام پذیرد. سنگ بنای این اتحاد، همانا وحدت کارگر دهقان و پیشبرد انقلاب ارضی است، و یعنی مبارزه علیه استثمار نیمه فئودالی در نقاط روستائی و یا تحقق شعار "زمین به کشتگر" (که بخشی مرکزی از برنامه دمکراتیک نوین را بخود اختصاص می‌دهد. در این کشورها استثمار پرولتاریا و توده‌ها شدید است، سطره امپریالیستی وقیحانه و دائمی است و طبقات حاکمه غالباً دیکتاتوری خویش را عریان و خشن اعمال می‌کنند. حتی زمانیکه آنها اشکال بورژوا - دمکراتیک یا پارلمانی را بکار می‌بندند، دیکتاتوریشان را تنها حجاب نازکی می‌پوشاند. این اوضاع منجر به مبارزات انقلابی مداوم پرولتاریا، دهقانان و سایر بخش‌های توده می‌شود و اغلب شکل مبارزه مسلحانه بخود می‌گیرد. بنابه دلائل فوق‌الذکر و در این میان رشد معوج و بی‌قواره این کشورها که اغلب حفظ ثبات حاکمیت و تحکیم قدرت را برای طبقات ارتجاعی دشوار می‌سازد، انقلاب معمولاً شکل جنگ انقلابی درازمدت بخود می‌گیرد که طی آن نیروهای انقلابی قادر به استقرار از این یا آن شکل منطقه پایگاهی در روستا و پیشبرد استراتژی پایه‌ای محاصره شهرها از طریق دهات می‌شوند.

کلید انجام انقلاب دمکراتیک نوین، نقش مستقل پرولتاریا و قابلیتش در اعمال هژمونی در مبارزه انقلابیست که از طریق حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست پرولتاریا تحقق می‌یابد. تجارب مکرر نشان می‌دهد که حتی زمانیکه بخشی از بورژوازی ملی به جنبش انقلابی می‌پیوندد، نه می‌خواهد و نه میتواند انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند، چه رسد به آنکه چنین انقلابی را تا به آخر هدایت نماید. بهمین ترتیب، تاریخ، ورشکستگی آن جبهه ضدامپریالیستی یا "جبهه انقلابی" مشابه آن (که توسط حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیستی رهبری نشود را نشان داده است، حتی اگر چنین جبهه یا نیروهای متشکل در آن رنگ و لعاب "مارکسیستی" در واقع شبه مارکسیستی (نیز داشته باشند. اگر چه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه‌ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی و بورژوازی نیستند. حتی در مواردی که چنین نیروهایی به کسب قدرت سیاسی نائل آمده اند قادر به انجام تحول انقلابی همه‌جانبه نبوده، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به یک قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و موثف با امپریالیستها بدل گشته اند.

در شرایطی که طبقات حاکم، دیکتاتوری خشن یا فاشیستی خویش را اعمال می‌کنند، حزب کمونیست می‌تواند از تضادهای برخاسته از این اوضاع بفرع انقلاب دمکراتیک نوین استفاده کند و وارد توافقات یا ائتلافهایی با نیروهای طبقاتی دیگر شود. اما اینکار زمانی می‌تواند پیروزمندانه به پیش برده شود که حزب رهبریش را حفظ کرده و از چنین ائتلاف‌هایی در حیطه وظیفه کلی و عمده پیشبرد تا به آخر انقلاب استفاده نماید، بی‌آنکه از مبارزه علیه دیکتاتوری یک مرحله استراتژیک بسازد. زیرا مضمون مبارزه ضد فاشیستی چیزی به غیر از انقلاب دمکراتیک نوین نیست.

احزاب مارکسیست - لنینیست مائونیست باید پرولتاریا و توده‌های انقلابی را نه تنها با درک وظیفه فوری انجام انقلاب دمکراتیک نوین و نقش و منافع متضاد نیروهای طبقاتی مختلف اعم از تدوست یا دشمن، بلکه همچنین با درک لزوم تدارک گذار به انقلاب سوسیالیستی و هدف غائی کمونیسم تجهانی مسلح نماید.

برای مارکسیست - لنینیست - مائونیست‌ها این یک اصل است که حزب می‌باید جنگ انقلابی را بطریقی رهبری کند که جنگ اصیل توده‌ها باشد. مارکسیست - لنینیست - مائونیست‌ها حتی در شرایط دشوار برپائی جنگ باید تلاش کنند که تربیت همه جانبه سیاسی را به پیش برده و سطح تئوریک و ایدئولوژیک توده‌ها را ارتقاء دهند. برای اینکار ضروری است که تداوم و تکامل یک نشریه کمونیستی منظم تأمین گشته و انقلاب در عرصه فرهنگی نیز به پیش برده شود.

در دوره اخیر انحراف عمده در کشورهای مستعمره، نیمه‌یا نو (مستعمره گرایش به انکار یا نفی جهت‌گیری بنیادین جنبش انقلابی در این نوع کشورها بوده و کماکان نیز چنین است. گرایش به نفی نقش رهبری‌کننده پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست، رد یا تحریف اپورتونیستی جنگ خلق، کنار گذاشتن ساختمان جبهه واحد بر مبنای اتحاد کارگر - دهقان و تحت رهبری پرولتاریا.

در گذشته این انحراف رویونیستی به دو شکل "چپ" و "راست" بروز کرده است. رویونیستهای مدرن خصوصاً در گذشته، "گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم" را موعظه کردند و از رهبری بورژوازی در مبارزه رهائیبخش ملی دفاع نمودند با این وصف، رویونیسم علناً راست و تسلیم طلب همیشه با نوعی رویونیسم "چپ" مرتبط بوده و بطور فزاینده‌ای با آن در آمیخته است. برخی اوقات نوعی رویونیسم مسلحانه "ت" (چپ) "از سوی رهبران کوبا و دیگران مطرح میشد که مبارزه مسلحانه را از توده‌ها جدا کرده و خط تلفیق بمرحله انقلابی در یک انقلاب واحد "سوسیالیستی" را موعظه می‌نمود. در واقع هدف این رویونیسم بسیج کارگران بر مبنای محدودترین مسائل و نفی ضرورت اعمال رهبری طبقه کارگر بر دهقانان و

سایرین در جهت نابودی کامل امپریالیسم و مناسبات اقتصادی و اجتماعی عقب مانده و معوجی که سرمایه خارجی بر آن متکی بوده و آنرا تقویت میکند، بود. برای آنکه جنبش انقلابی در کشورهای مستعمره، نیمه‌یا نو (مستعمره در جهت درست تکامل یابد ضروریست که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها به تشدید مبارزه علیه رویز یونیستهای رنگارنگ ادامه دهد و اثر مائوتسه دون را بمثابه بخشی لاینفک بنیان تئوریک لازم برای تحلیل گسترده تر شرایط مشخص کشورهای مختلف این گروه و تدوین خط سیاسی مناسب در دست گیرند.

در عین حال ضروری است، انحرافات درجه دوم در میان آن دسته نیروهای انقلابی اصیل که می کوشند خطی انقلابی را در کشورهای مستعمره و وابسته پیاده کنند مورد توجه قرار گیرد. اول از همه باید توجه داشت که کشورهای در بر گیرنده ملل تحت ستم آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین یک بلوک همگون نبوده و در ارتباط با ترکیب طبقاتی، سلطه امپریالیستی و جایگاهشان در رابطه با اوضاع جهانی بطور کل از تفاوتها قابل توجه ای برخوردارند. گرایشاتی که از بررسی همه جانبه و علمی این مسائل سرباز زده، سعی در کپی برداری مکانیکی از تجارب گذشته پرولتاریای بین المللی نموده یا عاجز از عطف توجه به تغییرات در اوضاع بین المللی و در کشورهای مشخص می باشند، فقط به امر انقلاب لطمه زده و موجب تضعیف نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست می شوند.

نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بسیاری از کشورهای دهه 1960 و اوائل 1970 تحت تاثیر انقلاب فرهنگی در چین و بمثابه بخشی از خیزش عمومی انقلابی در سطح جهان، جهت برپایی جنگ مسلحانه انقلابی به بخش هایی از توده پیوستند. آنها در برخی کشورهای قادر شدند علیرغم سرکوب و وحشیانه ضد انقلابی، بخشهای قابل توجهی از اهالی را تحت پرچم انقلابی گرد آورند و از حزب مارکسیستی - لنینیست - مائوئیستی و نیروهای مسلح توده ها محافظت کنند. این اجتناب ناپذیر بود که اقدامات اولیه جهت ساختمان احزاب نوین مارکسیستی - لنینیست - مائوئیستی و برپایی مبارزه مسلحانه با نوعی بدوی بودن و ضعفهای سیاسی و ایدئولوژیک رقم بخورد. و البته تعجب آور نیست اگر امپریالیستها و رویزیونیستها از این اشتباهات و ضعفها استفاده می کنند تا انقلابیون را تحت عنوان "ماوراء چپ" یا بدتر از آن محکوم نمایند. باین وجود، باید از تجارب فوق الذکر بمثابه بخشی مهم از میراث جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی که زمینه ساز پیشرفتهای آتی شد، عموماً دفاع شود. در کشورهای تحت سلطه آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد، اما درک صحیح این مسئله حائز اهمیت است: اوضاع انقلابی از یک مسیر مستقیم الخط پیروی نکرده، بلکه با افت و خیز همراه است. احزاب کمونیست می باید این شیوه حرکت را در نظر بگیرند. آنها نباید به یک جانبه نگری در بغلند و شروع و پیروزی نهایی جنگ خلق را تماماً وابسته به عامل ذهنی (یعنی کمونیستها) بدانند. این نظریه ایست که اغلب به "لین پیانوئیسم" پیوسته است، اگر چه عموماً شکلی از مبارزه مسلحانه جهت پیشبرد وظایف مبارزه طبقاتی در این کشورها همیشه مطلوب و ضروریست، اما در دوره هایی معین ممکن است مبارزه مسلحانه شکل عمده باشد و در اوقات دیگر نباشد.

زمانیکه اوضاع انقلابی در حال افت است، احزاب کمونیست می باید تاکتیکهای مناسب اتخاذ کرده و بدام پیشرویهایی عجولانه و نسجیده نیافتند. تحت چنان شرایطی، تدارکات سیاسی و تشکیلاتی لازم جهت پیشبرد جنگ درازمدت خلق بهیچوجه نباید مورد غفلت واقع شود؛ می باید اشکال مبارزاتی و تشکیلاتی مناسب آن شرایط مشخص را تعیین کرد تا بتوان در عین منتظر شرایط مطلوب جهت پیشروی بودن، سیر انقلاب را شتاب بخشید. ضروریست با هر دیدگاه نادرست که شروع مبارزه مسلحانه یا استفاده از هر شکل از این مبارزه را به آمادگی شرایط جهت مبارزه مسلحانه در سراسر کشور موکول میکند، مبارزه شود. این دیدگاه، تکامل ناموزون انقلاب و اوضاع انقلابی در این کشورها را نفی کرده و در ضدیت با اظهاریه مائو مبنی بر "از یک جرقه حریق بر میخیزد" قرار دارد. بعلاوه توجه به این مسئله حائز اهمیت است که کل اوضاع بین المللی بر انقلاب در یک کشور مشخص تاثیر میگذارد و بحساب نیاوردن این فاکتور باعث غافلگیری مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها بهنگام تسریع انقلاب توسط تحولات جهانی در بزنگاه استفاده از فرصت ها می شود.

امروزه با رشد سریع خطر جنگ امپریالیستی جدید، احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در کشورهای نومستعمره نیز با وظیفه عاجل عطف توجه به مبارزه علیه جنگ امپریالیستی روبرو گشته اند. کمونیستها باید این احتمال را در نظر بگیرند که این دسته از کشورها ممکن است بنا بر مواضعشان در ارتباط با بلوک های امپریالیستی مختلف به دایره جنگ امپریالیستی کشانده شوند. احزاب کمونیست می باید اوضاع مشخص مختلفی که میتواند در بحبوحه چنین جنگی بظهور رسند و تکوین یابند را در نظر داشته، ذهن خود را در ارتباط با چنان شرایطی گسترش دهند با توجه به شرایط عینی این کشورها می بینیم که توده ها عموماً نسبت به خطر و عواقب یک جنگ امپریالیستی کمتر آگاهند. مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها می باید آنها را آموزش دهند در صورت وقوع جنگ امپریالیستی مهمترین وظیفه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها استفاده از فرصت های مطلوبی است که بواسطه جنگ بظهور می رسد، تا از این طریق مبارزه انقلابی را تشدید کرده و جنگ امپریالیستی را به یک جنگ انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع بدل نمایند. بیانیه مشترک پاییز 1980 خاطر نشان کرد:

"این گرایش انکارناپذیر امپریالیسم است که عناصر مهمی از مناسبات سرمایه دارانه را به کشورهای تحت سلطه اش وارد می کند. در برخی کشورهای وابسته تحول سرمایه دارانه به اندازه ای جلو رفته که دیگر مشخص ساختنشان با عنوان نیمه فئودال صحیح نیست، بهتر است که آنها را بطور غالب سرمایه داری بخوانیم؛ اگر چه ممکن است عناصر مهم یا بقایای مناسبات تولیدی فئودالی یا نیمه فئودالی و بازتاب آن در روبنا هنوز وجود داشته باشد. در چنین کشورهایی می باید یک تحلیل مشخص از شرایط بعمل آید و نتایج مناسب در ارتباط با راه انقلاب، وظایف، خصیصه و صف بندی نیروهای طبقاتی بیرون کشیده شود. در هر حالت، امپریالیسم خارجی آماج انقلاب باقی می ماند."

تحلیل از نتایج ورود فزاینده مناسبات سرمایه دارانه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و همچنین تحلیل از مورد مشخص آن کشورهای تحت سلطه ای که بدرستی می توانند عنوان "بطور غالب سرمایه داری" بخود بگیرند وظیفه ای مهم است که کماکان بر دوش جنبش بین المللی قرار دارد. با این وجود، می توان برخی نتایج مهم را همین امروز بیرون کشید. دیدگاهی که ترکیب استقلال سیاسی صوری و ورود مناسبات گسترده سرمایه دارانه را با محوریت انقلاب دمکراتیک نوین در اکثر یا بسیاری از مستعمرات مستقیم سابق معادلی می گیرد، دیدگاهی نادرست و خطرناک است. این دیدگاه از سوی تروتسکیستهای رنگارنگ، سوسیال دمکراتها و ناقدان خرده بورژوای مارکسیسم انقلابی مطرح میشود بر آنست که هیچ تمایزی کیفی میان امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه اش وجود نداشته و بنابر این با یک چرخش قلم، یکی از مهمترین خصوصیات عصر امپریالیسم را حذف می کند.

در واقع امپریالیسم همچنان زنجیری بر نیروهای مولده کشورهای تحت استثمار خود می باشد. تحول "سرمایه دارانه که بدون شک بدرجات کم یا زیاد مطرح شده نمی تواند به یک بازار بهم پیوسته ملی یا یک سیستم "کلاسیک" اقتصاد سرمایه داری منتهی شود، بلکه تکاملی شدیداً بی قواره و وابسته به منافع سرمایه خارجی و در خدمت آن را باعث میگردد. حتی در کشورهای تحت سلطه ای که سرمایه داری به وجه غالب در آنها تبدیل شده، کماکان امپریالیسم خارجی بهمراه عمال بومیش آماج عمده در مرحله اول انقلاب است. اگر چه راه انقلاب در این کشورها بوجه قابل ملاحظه ای متفاوت از راه انقلاب در کشورهایی خواهد بود که مناسبات نیمه فئودالی در آنها غالب است، ولی کماکان ضروریست که در کل، پیش از آنکه انقلاب سوسیالیستی آغاز شود، انقلاب از درون یک مرحله دمکراتیک - ضدامپریالیستی عبور نماید. وزن نسبی شهرها نسبت به روستاها، هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی، مسئله بسیار مهمی است که با رشد روز افزون سرمایه داری در برخی از کشورهای تحت سلطه، مطرح میشود. در برخی از این کشورها صحیح اینست که مبارزه مسلحانه با براه انداختن قیامهای شهری آغاز شود، و الگوی محاصره شهرها از طریق دهان دنبال نگردد. مضافاً، حتی در کشورهایی که محاصره شهرها از طریق دهات راه انقلاب است اوضاعی میتواند پدیدار گردد که طی آن غلیان توده ای به خیزشها و قیامهای شهری منتهی شود. حزب باید آماده باشد که از چنین اوضاعی در چارچوب استراتژی عمومی بهره گیری کند. اگر چه در هر دو حالت، توان حزب در بسیج دهقانان برای شرکت در انقلاب تحت رهبری پرولتری، برای موفقیتش حیاتی است. در نتیجه استقرار دولت مرکزی ماقبل پروسه رشد سرمایه داری، کشورهای نیمه (مستعمره عمدتاً دارای ساختارهای اجتماعی چند ملیتی میباشند. این دولتها در بسیاری موارد توسط خود امپریالیستها بوجود آمده اند. از اینها گذشته، مرزهای این دولتها در نتیجه اشغالگری و دسایس امپریالیستی تعیین شده اند. بنابراین عموماً بدین گونه است که درون مرزهای دولتی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و ملل تحت ستم، نابرابری ملی و ستم افار گسیخته ملی موجود است. در عصر ما مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتاً حل تمام عیار آن مستقیماً به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است. در این زمینه، مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها در کشورهای مستعمره و نو مستعمره با وظیفه دوگانه در جبهه های سیاسی و ایدئولوژیک مواجه هستند. آنها باید از یکسو، به دفاع و پشتیبانی از آموزه های پایه ای مائو در مورد خصیصه و راه انقلاب در این کشورها بپردازند، و همچنین از تلاشهایی انقلابی (که بقول لنین (طی "سال های دیوانه " دهه شصت انجام گرفت به دفاع برخیزند و بر آنها اتکاء نمایند. در عین حال، کمونیستهای انقلابی باید روحیه نقادانه مارکسیستی در تحلیل از تجارب گذشته، اوضاع کنونی و تحولاتی که بر روند انقلاب در این کشورها تاثیر برجای نهد، را بکار گیرند.

کشور های امپریالیستی

همانگونه که بیانیه مشترک اشاره نمود، در کشورهای امپریالیستی "انقلاب اکبر کماکان نقطه رجوع اساسی برای استراتژی و تاکتیک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. " بر این نکته باید تاکید و تعمق مجدد کرد، چرا که اصول اساسی لنینیستی در ارتباط با تدارک و برپایی انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی دیر زمانی است زیر آوار تحریفات رویزیونیستی مدفون گردیده اند.

لنین بدرستی تاکید کرد که کمونیستها باید یک جنبش همه جانبه سیاسی در میان کارگران بر پا کنند؛ جنبشی که بهنگام آمادگی شرایط قادر باشد نیرو های انقلابی جامعه را برای دست زدن به قیام علیه قدرت دولت ارتجاعی، رهبری کند. او بدرستی خاطر نشان ساخت که چنین جنبش انقلابی نمیتواند بطور خودجوش از مبارزه اقتصادی روزمره کارگران پدید آید. و مضافاً اینکه، مبارزه اقتصادی مهمترین عرصه کار انقلابی کمونیستها نیست. او مستند ساخت که انقلابیون باید جنبش خودجوش توده ها را از محدوده مبارزه بر سر شرایط کار و فروش نیروی کار، " منحرف کنند. " برای انجام چنین کاری، آگاهی سیاسی باید از "خارج" از تجربه مستقیم کارگران به میان آنان برده شود، و آگاهی سیاسی آنان از طریق افشاگری سیاسی و تحلیل همه جانبه از تمام وقایع مهم جامعه در زمینه های گوناگون (سیاسی، فرهنگی، علمی و غیره) ارتقا داده شود. تنها از این طریق است که بخش آگاه پرولتاریا یعنی پرولتاریائی که آگاه به وظایف انقلابی خویش و آگاه به ماهیت و نقش سایر نیروهای طبقاتی در جامعه است، میتواند شکل بگیرد.

لنین همچنین تاکید نمود که ترویج و تبلیغ امری بسیار ضروریست، اما کافی نیست. تنها از طریق مبارزه طبقاتی، بویژه مبارزه انقلابی و سیاسی است که آگاهی انقلابی توده ها و ظرفیت جنگیدنشان رشد میکند. به این ترتیب، و پایه پای کار همه جانبه کمونیستها، توده ها در پراتیک خودشان آموزش دیده و در کوره مبارزه طبقاتی تعلیم می یابند. لنین در مورد "اتحادیکدست طبقه کارگر" موعظه نمی کرد. بلکه خاطر نشان می کرد که امپریالیسم به ناگزیر موجب "چرخش در مناسبات طبقاتی"، موجب انشعاب در طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی، موجب منشعب شدن طبقه کارگر این کشورها به

بخش پرولتاریایی تحت ستم و استثمار و بخش فوقانی کارگران که از بورژوازی امپریالیستی نفع برده و در اتحاد با آن می باشد، می شود.

لنین مخالف سرسخت کسانی بود که به طریقی می کوشیدند منافع پرولتاریا را با بورژوازی امپریالیستی "خودی" یکسان قرار دهند. در ارتباط با جنگ امپریالیستی، لنین سرسختانه برای اتخاذ خط مشی شکست طلبی انقلابی مبارزه نمود، و در مقابل "پرچم ملی" پوسیده بورژوازی پیگیرانه درفش انترناسیونالیسم پرولتاری را بر افراشته داشت.

لنین تحلیل نمود که امکان انقلاب در کشور های امپریالیستی به ظهور اوضاع انقلابی مربوط است. او گفت، در این کشورها چنین اوضاعی به ندرت فرا می رسد اما وقتی فرا میرسد کلیه تضادهای اساسی سرمایه داری را در خود متمرکز می کند. او خطای انترناسیونال دوم در وابسته کردن همه چیز به انباشت تدریجی و مسالمت آمیز نفوذ سوسیالیستی بین توده ها را تحلیل نمود و در مقابل استدلال کرد که وظیفه کمونیستها در دوره های نسبتاً "صلح آمیز" عبارت است از تدارک برای لحظات استثنایی در تاریخ، لحظاتی که تغییرات انقلابی در این نوع کشور ها را امکانپذیر می کند و فعالیت انقلابیون جامعه و جهان را برای "دهه های آتی" تحت تاثیر قرار می دهد.

علیرغم صراحت لنین در مورد این موضوعات، و علیرغم برجسته بودن آنها در بدنه کلی تئوری علمی سوسیالیستی، لنینیستها غالباً آنها را نادیده گرفته اند.

در اوان تاریخ انترناسیونال سوم، برداشتهای اشتباه آمیزی راجع به ایجاد "احزاب توده ای" در اوضاع غیر انقلابی و نیز انحرافات اکونومیستی در برخی احزاب کمونیست، پدید آمد. این گرایشات قدرتمندتر شدند و به همراه گرایشات اشتباه و فوق العاده خطرناک دیگر مانند پشتیبانی از منافع ملی بورژوازی در کشور های امپریالیستی، به آیات اعتقادی جنبش کمونیستی بدل گردیدند.

متاسفانه گسست از رویونیسم مدرن طی دهه 1960، بویژه در ارتباط با استراتژی و تاکتیکهای کمونیستهای کشور های امپریالیستی بسیار ناقص بود. در عین اینکه "راه مسالمت آمیز" طرد و نقدشده لزوم نهایی قیام مسلحانه تبلیغ گردید، اما کوششی جدی برای جمع بندی از ریشه های تاریخی رویونیسم در جنبش کمونیستی کشور های امپریالیستی بعمل نیامد. نیروهای مارکسیست لنینیست عموماً کاری را در پیش گرفتند که بیشتر بر تجارب منفی برخی از احزاب کمونیست طی دهه 1930 مبتنی بود تا "راه اکثر" که تحت رهبری لنین شکل گرفته بود.

بخش مهمی از نیروهای انقلابی نو پادر بسیاری از کشور های امپریالیستی طی این دوره چرخشهای غلطی بطرف سیاستهای آوانتوریستی و سکتاریسم چپ انجام دادند اما بویژه با گذشت زمان، احزاب و سازمانهای جدید مارکسیست - لنینیست عموماً مرکز کار خود را مبارزات روزمره کارگران قرار داده و بر سر رهبری این مبارزات با رویونیستها و مقامات بورژوازی اتحادیه های کارگری به مبارزه پرداختند. پرستش "کارگر میانه" و اشتغال به مبارزه اقتصادی، نقش چندانی در زمینه جذب کارگران به موضع انقلابی و به خود احزاب مارکسیست - لنینیست ایفا نکرد. ولی در عوض، متاسفانه، تأثیرات فاسد کننده ای بر روی خود احزاب مارکسیست - لنینیست و اعضای آنها بر جای نهاد. خط اکونومیستی مسلط بر جنبش مارکسیست - لنینیستی در این کشور ها، در تناقض شدید با اصول انقلابی که این جنبش بر آنها مترتب بود، قرار میگرفت. خیل مبارزین جوانی که بخش اعظم این احزاب را تشکیل می دادند از اینرو بدانها پیوسته بودند که میخواستند در خدمت روند انقلاب جهانی قرار گیرند و برای کمونیسم مبارزه کنند. میل به تعمیم جنبش انقلابی دهه 1960 به پرولتاریا و پیوند با کارگران که به درجه زیادی از تجربه جوانان انقلابی در انقلاب فرهنگی الهام میگرفت، یک احساس قدرتمند و درست بود که مع الوصف تحت نفوذ اکونومیسم خفه گشته و به انحراف کشیده شد. پایبای افول اعتلای انقلابی در سطح جهان، احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در تلاش برای بدست آوردن پایه توده ای بر مبنای غیر انقلابی، بیش از پیش به راست گرایش یافتند. اعضای این تشکیلات روز به روز ارتباط کمتری میان تدارک انقلاب و وظایفی که عملاً دنبال می کردند، می دیدند. نتیجه این امر، سردرگمی و روحیه باختگی و تقویت اپورتونیسم بود.

همه اینها با انحراف دیگری یعنی گجی مارکسیست لنینیستها در ارتباط با "وظایف ملی" یا عبارات صحیحتر، فقدان وظایف ملی (در کشور های امپریالیستی عجین شد. همانگونه که اشاره شد، پلمیکهای حزب کمونیست چین در این باره حاوی اشتباهات جدی بود. اشتباهاتی که توسط جنبش مارکسیست - لنینیستی جذب شد. اشتیاق صحیح انترناسیونالیستی به مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا) که بدستی بعنوان دژ اصلی ارتجاع جهانی در آندوره مشخص شده بود (بطور روز افزون با تبلیغ منافع ملی دولتها ی امپریالیستی که در تضاد با امپریالیسم

آمریکا و شوروی) بویژه از اوایل دهه 1970 بعد (قرار میگرفتند، تداخل یافت. تعدادی از احزاب مارکسیست لنینیست مواضع غلطی بر سر مسائل جهانی اتخاذ کردند که علیه انترناسیونالیسم بود. این گونه مواضع بر سر مسائل جهانی، این احزاب را با تدارکات جنگی و سرکوب ضدانقلابی همسو قرار میداد. همانگونه که پیشتر اشاره شد، برخی از احزاب مارکسیست - لنینیست کشور های امپریالیستی حتی قبل از کودتای 1976 در چین، خط مشی تماماً سوسیال شوونیستی اتخاذ کرده بودند.

این دو اشتباه جدی و مرتبط بهم، یعنی اکونومیسم و سوسیال شوونیسم (منجمله نطفه تئوری رویونیستی "سه جهان" فاکتور های عمده ذهنی بودند که متعاقب کودتای رویونیستی در چین، در اضمحلال جنبش مارکسیست - لنینیستی اروپا نقش ایفا کردند. کمونیستهای کشور های پیشرفته سرمایه داری در هنگام ایجاد و استحکام احزاب راستین مارکسیست - لنینیست باید توجه زیادی به این انحرافات کنند.

از آنجا که جنبش مارکسیست - لنینیستی در اکثر کشور های پیشرفته سرمایه داری راه خطا رفت، بخشهایی از جوانان انقلابی تلاش کردند "ایدئولوژی نوین" و راه دیگری بیابند. جذبه آنارشیزم و سایر اشکال رادیکالیسم خرده بورژوائی برای بخشهای قابل ملاحظه ای از جوانان انقلابی، منعکس کننده تمایلات آنان برای ایجاد تغییرات انقلابی بود. این نیروها ناتوان از ایفای نقش

تمام و کمال انقلابی هستند، چرا که فاقد آنها ایدئولوژی تماماً انقلابی یعنی مارکسیسم می باشد. تعداد قلیلی نیز در برخی کشورها به اشکال مختلف تروریسم روی آوردند. این یک ایدئولوژی و خط مشی سیاسی است که بر توده های انقلابی منکی نبوده و نمی تواند دورنمای صحیحی از سرنگونی انقلابی امپریالیسم بدست نمی دهد. در عین اینکه جنبشهای تروریستی خواهان سرنگونی انقلابی امپریالیسم اند و بسیار "انقلابی" بنظر می آیند ولی غالباً مجموعه ای از انحرافات رویزونیستی و رفرمیستی، همچون "مبارزه رهائیشخ" در کشورهای امپریالیستی و دفاع از شوروی امپریالیستی و غیره، را با خود حمل میکنند. این جنبشها در عدم درک اساسی مرکزی بودن امر ارتقای آگاهی سیاسی توده ها و رهبری آنها در مبارزه سیاسی بمثابة تدارکی برای انقلاب با اگونومیستها موضع یکسان دارند.

اگر چه "از زیر آوار در آوردن" اصول بنیادین لنینی نقطه آغازین برای پرداخت خط انقلابی در کشورهای امپریالیستی است ولی این فقط یک آغاز است. کشورهای امپریالیستی امروز در جوانب مهمی با روسیه آغاز این قرن و سایر کشورهای امپریالیستی آن دوران تفاوت دارند، و از انقلاب اکتبر تا کنون تجربیات فراوانی (چه مثبت و چه منفی) درکوشش برای ساختن یک جنبش انقلابی در این کشورها، اندوخته شده است.

روند تکامل امپریالیستی، موجب تغییرات مهمی در این کشورها شده است -- مثلاً امحاء جمعیت دهقانی در برخی از آنها، رشد سریع بخشهای جدیدی از خرده بورژوازی و قس علیهذا. مهمترین تغییر عبارتست از افزایش طفیلی گری کشورهای امپریالیستی بر مبنای غارت ملل ستمدیده و قطنی شدن بیش از پیش طبقه کارگر که با آن ملازمت دارد. اشرافیت کارگری در کشورهای امپریالیستی وسیعاً ریشه دوانده و پر نفوذ است. این قشر، از امپریالیسم نفع برده و رضایت‌مندانان بدان خدمت میکند. امپریالیسم تضاد بین این کارگران و اقشار قابل توجهی از طبقه کارگر (منجمله ارتش ذخیره صنعتی -- بیکاران (که به فقر کشانده شده و مشتاق تغییر رادیکال و متمایل به مبارزه در این راه هستند را تشدید میکند. در کشورهای امپریالیستی غرب این بخش تحتانی تا حدی از کارگران مهاجر کشورهای تحت سلطه، و همچنین در برخی موارد از اقلیتهای ملی و ملل ستمدیده درون خود کشورهای امپریالیستی تشکیل می شود. این بخش تحتانی طبقه کارگر است که مهمترین پایگاه اجتماعی احزاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی را تشکیل میدهد.

مابین این دو بخش کارگران، شمار کثیری از کارگران قرار دارند که مانند اشرافیت کارگری از امپریالیسم نفع نمیبرند ولی تحت تأثیر دوره طولانی رونق نسبی هستند و در دوران عادی از روحیه ای انقلابی بر خوردار نمی باشند. هنگامی که بحران تعمیق می یابد بخش وسیعی از این کارگران به حرکت کشانده میشوند. در چنین مقاطعی و بویژه هنگام اوضاع انقلابی، مبارزه برای جلب این قشر از کارگران وجه مهمی از مبارزه بین پرولترهای آگاه انقلابی تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیستی با اشرافیت کارگری ارتجاعی و نمایندگان سیاسی آن میباشد. هر حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیستی در کشورهای امپریالیستی در عین عدم نفي کار میان بخشهای بورژوا- زده طبقه کارگر باید کار خود را عمدتاً بر پرتانسیل ترین بخشهای انقلابی مبتنی سازد.

نمی‌توان جنبش انقلابی را بدون توجه به نبرد طبقه کارگر و توده های سایر اقشار برای بقاء روز مره خود، بر پاساخت و آبراهه پیروزی رساند. در عین حال که حزب نباید توجه خود یا توده ها را عمدتاً به این مبارزات معطوف دارد یا انرژی و نیروی خود و توده ها را در آنها به هرز دهد، اما نمی تواند از کار در رابطه با آنها غفلت کند. رهبری کردن مبارزات اقتصادی معادل اگونومیسم نیست. حزب پرولتری باید این مبارزات، بویژه آنهایی که پتانسیل را شدن از قید و بندهای سنتی را دارند، بطور جدی به حساب آورد. کار در رابطه با این مبارزات باید به گونه ای باشد که به توده های درگیر در این مبارزات کمک کند که به مواضع انقلابی دست یابند، بخصوص زمانی که شرایط برای انقلاب آماده می شود.

حزب مارکسیست - لنینیست مائونیست باید برای تحقق این فراخوان لنین که کارخانه ها را به سنگر کمونیسم تبدیل کنید، تلاش نماید. این نه تنها یک مساله مهم سیاسی برای تدارک انقلاب است بلکه همچنین دارای مفاهیم مهمی برای قیام مسلحانه پرولتاریاست.

اگر احزاب مارکسیست - لنینیست - مائونیست کشورهای امپریالیستی از طریق پیشبرد و بکار بست یک خط توده ای انقلابی عمیقاً در میان توده های انقلابی ریشه ندانند، آنگاه تلاشهایشان در جهت بهره گیری از اوضاع انقلابی جدا تضعیف خواهد شد. تاکتیکها و سبک کار تکوین یافته توسط حزب بلشویک و جمعبندي شده توسط لنین، کماکان راهنمای اساسی در تمامی این موارد است. با این همه، مارکسیست - لنینیست - مائونیستهای کشورهای امپریالیستی برای اینکه خط مشی توده ای انقلابی و سبک کار خود را تکامل دهند باید تفکر متعارف در مورد اشکال "متناسب" مبارزه و تشکیلات، و دگمهای از این قبیل را کنار نهاده و خصایص ویژه امپریالیسم و ماهیت مبارزه توده ها را تحلیل کرده، زمینه های مساعد برای پراتیک انقلابی را یافته، و اشکال نوین تشکیلات توده ای را ایجاد نمایند. همانگونه که لنین بروشنی بیان نمود، "ایده آل یک کمونیست نه منشی تردیونیون بودن، بلکه تریونیون توده ها بودن است."

حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست در حالیکه عمدتاً باید بر اقشار بالقوه انقلابی پرولتاریا اتکا نماید، همچنین باید تلاش کند که کار انقلابی را میان سایر اقشار و طبقات، منجمله عناصر خرده بورژوازی، به پیش ببرد.

فاکتور بالقوه بسیار مساعد برای انقلاب پرولتری در شماری از کشورهای امپریالیستی، وجود ملل و اقلیتهای ملی تحت ستم در شکم این هیالوها می باشد. همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، غالباً شمار بسیاری از پرولتاریای این ملیتها بخش مهمی از پرولتاریای واحد چند ملیتی در این کشورها را تشکیل می دهند. اما مضاف بر این، مساله ملی وسیعتری نیز در این کشورها وجود دارد که سایر اقشار و طبقات تحت ستم را در بر می گیرد. چنین شرایطی اغلب به مبارزات ملی حادی در این کشورهای امپریالیستی پا داده است. اگر احزاب پرولتری این کشورها به این مبارزات با خط درستی برخورد کنند - یعنی از آنها دفاع کرده و از حق تعیین سرنوشت آنها پشتیبانی نمایند - این مبارزات می توانند نقش بسیار مهمی در مبارزه برای سرنگونی دولت

امپریالیستی ایفا کنند.

مارکسیست - لنینیست - مائونیستها در کشورهای اروپای شرقی با وظیفه تدوین استراتژی و تاکتیکهای درست برای انقلاب سوسیالیستی روبرویند. اگرچه باید سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی و وظایف معینی که این مساله به همراه دارد را بحساب آورد، اما وظیفه مرکزی سرنگون کردن حاکمیت دولت بورژوازی بوروکراتیک در این کشورهاست و نباید این وظیفه را نادیده گرفته و تقلیل داد.

وقایع جاری به سوی جنگ جهانی و خطرات و فرصتهای انقلابی ناشی از آن، احزاب مارکسیست - لنینیست - مائونیست در کشورهای امپریالیستی را ملزم می کند که به مساله جنگ جهانی و انقلاب اهمیت بسیار بدهند. حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست باید تدارکات جنگ امپریالیستی و خصوصاً منافع و مانورهای طبقه حاکمه امپریالیستی "خودی" را افشا کند. حزب باید به توده ها نشان دهد که چنین جنگی از ماهیت استثمارگرانه سرمایه داری برمیخیزد و ادامه اقتصاد و سیاست امپریالیستی است. حزب باید به توده ها بگوید که فقط پیشروی انقلاب جهانی می تواند جلوی جنگ در حال تدارک را گرفته و منبع آنرا تحت حمله قرار دهد. کمونیستها باید پیگیرانه علیه هرگونه کوششی که قصد دارد منافع پرولتاریا را با منافع بورژوازی امپریالیستی هم طراز کند، مبارزه نماید. آنها باید به کارگران آگاه و دیگران طوری آموزش دهند که ماهیت خونبار و امپریالیستی پرچم ملی را بطور کامل ببینند.

کمونیستها باید حمایت توده ها را به مبارزات ضد امپریالیستی خلفها و ملل تحت ستم، حتا در مواردی که این مبارزات توسط مارکسیست - لنینیست - مائونیستها رهبری نمی شوند، جلب کنند. حزب باید پیگیرانه و بطور مشخص پرولتاریا را با انترناسیونالیسم پرورش دهد.

امروزه خطر فزاینده جنگ جهانی بطور جدی از سوی توده های کشورهای امپریالیستی احساس می شود. کمونیستها باید توجه زیادی به جنبشهای توده ای علیه تدارکات جنگی و مسائل مطرح شده توسط این جنبش ها، مبذول دارند. حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست باید عناصر انقلابی این جنبشها را مورد حمایت قرار داده و در جذب آنان به صفوف خود بکوشد. حزب باید با احساسات ضد جنگ توده ها متحد شود، در عین حال باید با این توهم که "جنبش صلح" می تواند جلوی جنگ امپریالیستی را بگیرد و خصوصاً با دیدگاه های ناسیونال - شوونیستی که هدفش ممانعت از نابودی های ناشی از جنگ در این یا آن کشور به قیمت نابودی باقی جهان است، مبارزه کند.

در عین وحدت با توده ها در مبارزه علیه تدارکات جنگی امپریالیستها، حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست نباید خواستهایی همچون "مناطق عاری از سلاح هسته ای" و برداشتهای وهم آلوده در مورد انحلال بلوکهای امپریالیستی و غیره را در کشورهای امپریالیستی پیش بگذارند. و یا از آنها دفاع نمایند. حتا در کشورهای بدون سلاحهای هسته ای یا دارای سلاح هسته ای ناچیز، کمونیستها باید پیگیرانه به توده ها تاکید کنند که امپریالیسم بانی جنگ جهانی است و تمام طبقات حاکم امپریالیستی در تدارک این جنایت علیه بشریت شریک هستند. آنها باید بر این نکته تاکید ورزند که انقلاب راه حل واقعی است، و نه تلاشهای توهم آلود و در نهایت ارتجاعی در جهت "بی طرفی".

حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست باید خود و پرولتاریای انقلابی را به گونه ای آماده کند که اگر انقلاب نتوانست جنگ جهانی را مانع شود، در موقعیتی باشد که بتواند با استفاده از ضعف امپریالیستها نفرت اجتناب ناپذیر ناشی از جنگ را متوجه خود آنان کند و بکوشد جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کند. مارکسیست - لنینیست - مائونیستها در کلیه کشورهای امپریالیستی باید موضع شکست طلبی انقلابی را برگزینند.

نشریه کمونیستی در کشورهای امپریالیستی نقش بویژه مهمی را در تدارک انقلاب پرولتاریائی ایفا می کند. نشریه باید به مثابه مبلغ، مروج و سازمان ده جمعی حزب عمل نماید.

مارکسیست - لنینیست - مائونیستها کشورهای پیشرفته سرمایه داری با وظیفه مبارزه علیه نفوذ مسموم کننده رویونیسم و فرمیسم در صفوف خود مواجه هستند. مبارزه بر سر اصول تکامل یافته توسط لنین در جریان تدارک و رهبری انقلاب اکتبر، کلید انجام این نبرد است. در عین حال، مارکسیست - لنینیست - مائونیستها باید تجارب گذشته را جمع بندی نموده و علیه دکماتیسم بجنگند، باید در اصول استوار بوده و در تاکتیکها انعطاف پذیر باشند، تحولات کشورهای امپریالیستی طی چند دهه گذشته و تغییرات در استراتژی انقلابی ناشی از این تغییرات را، مورد بررسی قرار دهند.

برای وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی مارکسیست - لنینیست - مائونیستها

جنبش کمونیستی یک جنبش بین المللی است، و فقط می تواند چنین باشد. در حقیقت، اولین صلاهی سوسیالیسم علمی، یعنی مانیفست کمونیست، چنین اعلام کرد: "کارگران همه کشورها متحد شوید". با پیروزی انقلاب اکتبر، تشکیل انترناسیونال کمونیستی و گسترش مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم به اقصی نقاط جهان، وحدت بین المللی طبقه کارگر مفهوم عمیق تری یافت.

در بحبوحه بحران عمیق در صفوف مارکسیست - لنینیست ها - مائونیستها لزوم وحدت بین المللی و لزوم یک تشکیلات نوین بین المللی بشدت محسوس است.

پرولتاریای بین المللی در بر پا داشتن تشکیلات خویش در سطح جهانی، تجارب مثبت و منفی بسیاری آموخته است. مقوله حزب جهانی و سانترالیسم زیاده از حد منتج از آن در دوران کمینترن و همچنین دستاوردهای مثبت انترناسیونال اول، دوم و سوم باید ارزیابی شده و تجارب آنان جذب شوند. همچنین ضروری است که عکس العمل زیاده از حد حزب کمونیست چین نسبت به جوانب منفی کمینترن که باعث شد آنها از ایفای نقش رهبری لازم در ایجاد وحدت تشکیلاتی نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائونیست در سطح بین المللی شانه خالی نمایند، ارزیابی گردد.

در گره گاه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید وظیفه ایجاد تشکیلات خویش، یعنی یک انترناسیونال نوع جدید متکی

بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، و گسترش تجارب ارزشمند گذشته را بر دوش بگیرد. این هدف باید جسورانه به پرولتاریای بین‌المللی و داغ لعنت خوردگان جهان اعلام گردد: با همان جسارت انقلابی پیشینیانمان از کموناردهای پاریس تا شورشگران پرولتار شانه‌های که جرات کردند زمین را به لرزه درآورند و مصمم به "انجام غیر ممکن" ساختن جهان کمونیستی شدند. پروسه ایجاد چنین تشکیلاتی احتمالاً درازمدت خواهد بود. مهمترین وظیفه‌ای که در این رابطه در برابر مارکسیست - لنینیست مائوئیستها قرار می‌گیرد، دست یافتن به خط مشی عمومی و یک شکل صحیح و زنده تشکیلاتی منطبق بر واقعیات پیچیده جهان کنونی و مصاف طلبی‌های آن است.

عملکرد چنین انترناسیونال نوینی عبارتست از تداوم و تعمیق جمع‌بندی از تجارب، تکامل خط مشی عمومی که بر مبنای آن بنیان گذارده شده، و ایفای نقش مرکز هدایت سیاسی است. این وظایف، شکلی از سانترالیسم دموکراتیک مبتنی بر وحدت ایدئولوژیک و سیاسی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها را ضروری می‌کند، اما در ماهیت امر نمی‌تواند مانند عملکرد یک حزب در یک کشور باشد؛ چرا که مولفه‌های این تشکیلات بین‌المللی، احزاب مختلفی خواهند بود که دارای حقوق مساوی و مسئولیت رهبری انقلاب در هر کشور، به مثابه وظیفه هر حزب در راه تدارک و تسریع انقلاب جهانی می‌باشند. با در نظر گرفتن سطح اتحاد و پختگی ایدئولوژیک - سیاسی کسب شده توسط احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در کنفرانس دوم، آنها باید گام‌های نخستین زیرین را در جهت تحقق وظایف عالیتر که فوقاً ذکر شد بر دارند:

1- یک مجله بین‌المللی به مثابه وسیله‌ای حیاتی در بازسازی جنبش بین‌المللی کمونیستی باید منتشر شود. این مجله در عین حال باید هم ارگان تحلیل و نقد سیاسی باشد و هم تریبونی برای مباحثه بر سر مسائل جنبش بین‌المللی. این مجله باید به حداکثر زبان‌های ممکن ترجمه شده و وسیعاً در میان صفوف احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست و سایر نیروهای انقلابی پخش شود. احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست باید منظم با آن مکاتبه داشته و در زمینه ارائه مقالات و انتقادات سهم خود را ادا کنند.

2- کمک به تشکیل احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست و تحکیم آنها که موجودند و وظیفه مشترک جنبش بین‌المللی کمونیستی است. جنبش بین‌المللی در کلیت خود باید طرق و ابزار مناسبی برای یاری رساندن به مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها در کشورهای مختلف در جهت پیشبرد این وظیفه حیاتی بیابد.

3- احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست باید کارزارهای مشترک و هماهنگ شده‌ای به پیش برند. فعالیتهای اول ماه مه باید تحت شعارهای واحد انجام شود.

4- در عین پیشبرد مبارزه اصولی بر سر اختلافات، احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست باید خط مشی و تصمیماتی که کنفرانس‌های بین‌المللی اتخاذ نموده و این احزاب با آنها توافق کرده‌اند را به پیش برند.

5- تمام احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست باید در حد توانشان، از نظر مالی و عملی به وظایف مربوط به ارتقا وحدت کمونیستها، یاری رسانند.

6- یک کمیته موقت، یک مرکز سیاسی نطفه‌ای باید تشکیل شود که مجموعه پروسه ارتقا وحدت سیاسی، ایدئولوژی و تشکیلاتی کمونیستها، منجمله تهیه پیش‌نویس پیشنهادی برای خط مشی عمومی جنبش کمونیستی را هدایت نماید.

.....

اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر سطح عالیتری از وحدت ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها متکی بوده، از درون مبارزه‌ای اصولی حاصل شده و مبین گام فوق‌العاده مهمی برای جنبش بین‌المللی کمونیستی می‌باشد. لیکن نیاز به حرکت سریع و همگام با تحولات عینی جهان، کماکان خودنمایی می‌کند. مبارزات انقلابی توده‌ها در تمام کشورها، رهبری راستین انقلابی را با فریاد طلب می‌کند. نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در هر کشور مجزا و در سراسر جهان حتی زمانی که درگیر مبارزه برای یکپارچگی و ارتقای سطح اتحادشان می‌باشند مسئولیت دارند این رهبری را تأمین کنند. بدین ترتیب خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی صحیح سربازان جدیدی به میدان می‌آورد و بیش از هر زمان دیگر نیروی مادی قدرتمندی در جهان خواهد شد. جملات مانیفست کمونیست امروز پر صلابت‌تر از همیشه طنین انداز است: پرولتاریا در این میان چیزی بجز زنجیرهای خود از دست نمی‌دهد ولی جهانی برای فتح دارد.

مه 1984